

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سلسله مباحث امامت و مهدویت (۸)

# پیرامون معرفت امام

حضرت آية الله العظمى صافي گلپايگانی رحمته الله عليه

سرشناسه : صافی گلپایگانی، لطف‌الله  
عنوان و نام پدیدآور : پیرامون معرفت امام / لطف‌الله صافی گلپایگانی  
مشخصات نشر : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۳  
مشخصات ظاهری : ۱۳۵ص.  
وضعیت ویراست : [ویراست ۲]  
فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۸  
شابک : ۳-۷۷-۵۱۰۵-۶۰۰-۹۷۸-۴۵۰۰۰ ریال  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
یادداشت : کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.  
یادداشت : کتاب‌نامه؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
موضوع : امامت  
شناسه افزوده : دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی  
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۳ پ۹ ص۲/۲۲۳ BP  
رده‌بندی دیوبی : ۲۹۷/۴۵  
شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۰۶۴۰۷

## دفتر تنظیم و نشر آثار

# حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته‌الله علیه

- نام کتاب: پیرامون معرفت امام
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌الوارف
- چاپ اول ناشر، ویراست دوم (هفتم کتاب): شعبان المعظم ۱۴۳۵ / بهار ۱۳۹۳
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بها: ۴۵۰۰ تومان
- شابک: ۳-۷۷-۵۱۰۵-۶۰۰-۹۷۸
- سایت الکترونیک: [www.saafi.net](http://www.saafi.net)
- پست الکترونیک: [saafi@saafi.net](mailto:saafi@saafi.net)
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵)

### سوابق نشر این کتاب

۱. انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۷۵ ش.
۲. انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۸۰ ش (در ضمن مجموعه ۳ جلدی امامت و مهدویت).
۳. مرکز تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۸۷ ش.
۴. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹ ش.
۵. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۰ ش.
۶. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام، ۱۳۹۱ ش.

## فهرست مطالب

|   |     |
|---|-----|
| پیشگفتار.....   | ۷   |
| فصل اول: امامت عاقله.....   | ۱۱  |
| امامت عاقله.....  | ۱۳  |
| نیاز جامعه به مرکز و مدیر.....  | ۱۸  |
| شکل مدیریت.....   | ۱۹  |
| نظامات دیگر.....  | ۲۷  |
| بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی.....                                  | ۳۶  |
| شناخت مفهوم امامت.....  | ۶۱  |
| شرایط و اوصاف امام.....   | ۷۰  |
| برنامه نصب و تعیین امام.....  | ۷۵  |
| وجوب اطاعت امام.....  | ۸۰  |
| وجوب معرفت امام.....  | ۸۵  |
| راه‌های شناخت امام.....   | ۹۳  |
| فصل دوم: امامت خاصه.....  | ۱۰۵ |
| امامت خاصه.....   | ۱۰۷ |
| کتاب‌نامه.....  | ۱۲۰ |
| آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی در یک نگاه..... | ۱۳۰ |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 عَلَى صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ،  
 أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَاثِ  
 الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ، حُجَّتِكَ وَكَلِمَتِكَ  
 وَنَامُوسِكَ الْأَكْبَرِ، الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ الْمُتَنْظِرِ.  
 اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَاجْعَلْنَا  
 مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالْفَائِزِينَ بِلِقَائِهِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، فَلَيْمَتْ إِنْ  
 شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا».<sup>١</sup>

١. فخر رازی، المسائل الخمسون فی اصول الدین، ص ٧١، مسأله ٤٧. «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، پس باید بمیرد؛ اگر خواهد یهودی و اگر خواهد مسیحی».

## پیشگفتار

بدون شک معرفت امام‌زمان و ولی عصر و رهبر امت برحسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسائل اسلامی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و بعد سیاسی آن در نظام حکومتی اسلام نقش تعیین‌کننده دارد. معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی و موجب تقرب به خداوند متعال و ترقی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولی امر هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست.<sup>۱</sup>

---

۱. روایات در این معنا بسیار و متواتر است، از جمله از حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «أَفْضَلُ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا غَمِرَ مَا غَمِرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ (المكان) ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وِلَايَتِنَا، لَمْ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ شَيْئًا؛ اگر شخصی به‌قدر آنچه نوح در قوم خود عمر کرد (نهصدوپنجاه سال) عمر نماید و روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را در بین رکن و مقام به نماز و عبادت بایستد و خدا را ملاقات کند بدون ولایت ما، این اعمال چیزی را به او نفع نخواهد داد». برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۹۱؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۵؛ طوسی، الامالی، ص ۱۳۲؛ مغربی، شرح‌الاجبار، ج ۳، ص ۴۹۷ - ۴۸۰؛ حرعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۲.

و از جمله حدیثی است که خوارزمی در *المناقب* (ص ۶۷ - ۶۸) و ابن حجر عسقلانی در *لسان‌المیزان* (ج ۵، ص ۲۱۹) و علامه حلی در *منهاج‌الکرامه* (ص ۸۸ - ۸۹)، در ششمین دلیلی که بر وجوب پیروی از مذهب امامیه آورده است، از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که فرمود: «یا علی! اگر بنده‌ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید، و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده به‌جا آورد و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام خواهد کرد و داخل آن نخواهد شد».

از این گونه روایات بسیار است که در اینجا در مقام نقل آنها و شرح و تفسیر مضامین آنها به نحوی که استبعاد نواصب و دشمنان اهل بیت ﷺ و کسانی که کمتر با این احادیث آشنایی دارند، مرتفع شود، نیستیم. اجمالاً از این روایات، اهمّیت امر ولایت در اسلام معلوم می‌شود و اگر کسی بخواهد به فیض مطالعه این روایات نایل شود، می‌تواند هفتادویک روایت از آنها را در کتاب امامت *بحارالانوار* (جلد ۲۷) مطالعه نماید.

اینجا مناسب است برای روشن شدن قلوب دوستان و شیعیان اهل بیت ﷺ ایاتی را از استاد الکل خواجه نصیر طوسی رحمته الله علیه که مضمون این روایات است یادآور شویم:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا آتَى بِالصَّالِحَاتِ غَدًا وَوَدَّ كُلَّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَوَلِيٍّ  
وَصَامَ مَا صَامَ صَوَامًا بِلَا مَلِيٍّ وَقَامَ مَا قَامَ قَوَامًا بِلَا كَسَلٍ  
وَحَجَّ كَمْ حَجَّةٍ لِلَّهِ وَاجِبَةً وَطَافَ بِالْبَيْتِ طَافَ غَيْرَ مُتَّحِلٍ  
وَعَاشَ فِي النَّاسِ آفَاءً مُؤَلَّفَةً عَارَ مِنَ الذَّنْبِ مَعْضُومًا مِنَ الزَّلَّةِ  
مَا كَانَ فِي الْحَشْرِ يَوْمَ الْبُعْثِ مُنْتَفَعًا إِلَّا بِحُبِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ

اگر بنده‌ای همه کارهای نیک و هر پیامبر مرسل و ولی خدا را دوست بدارد و بدون احساس ملال و افسردگی روزه بسیار داشته باشد و بدون کسالت و بی‌حالی مشغول عبادت بسیار شود و چندین حج واجب برای خدا به‌جا آورد و دور خانه خدا طواف کند بدون اینکه احساس ضعف و خستگی کند و در میان مردم هزاران سال زندگی کند درحالی‌که از گناه به‌دور بوده و از لغزش خود را نگاه‌دارد روز رستاخیز سودی نخواهد برد به‌جز با محبت و دوستی امیرمؤمنان علی رحمته الله علیه.

برای مطالعه تمام این ابیات به *روضات‌الجنان*، خوانساری (ج ۶، ص ۲۸۳) مراجعه شود. ر.ک: محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۴۱.



در هیچ عصر و زمانی، زمین از وجود حجّت؛ یعنی پیغمبر یا امام خالی نخواهد ماند، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسند.

باتوجه به این اهمّیت و با اعتراف به اینکه از معرفت کامل امام عاجزیم، به امید آنکه این نوشتار در بعضی نواحی و ابعاد معرفت امام موجب افزایش بینش و مزید بصیرت گردد، مطلب معرفت امام را چنان که بزرگان و علما مطرح فرموده‌اند، تحت دو عنوان امامت عامّه و امامت خاصّه بررسی می‌نماییم.



فصل اوّل:



امامت عامّه



## امامت عامّه

همان‌گونه که در باب نبوّت، در بحث نبوّت عامّه، پرسش می‌شود که چرا به وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق که به آن نبی و رسول و پیغمبر می‌گوییم، نیازمندیم؟ و پیغمبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ و از چه راهی باید پیغمبر را شناخت؟ در باب امامت عامّه نیز این سؤالات مطرح می‌شود که جامعه چرا نیازمند به وجود حجّت و امام است؟ و مفهوم امامت چیست؟ و امام باید چه اوصافی داشته باشد و چرا باید امام را شناخت؟

بدیهی است در این‌گونه پرسش‌های عامّ که در باب نبوّت و امامت مطرح می‌شود، معرفت شخص پیغمبر و امام مورد نظر نیست؛ زیرا تا به این پرسش‌های عامّ پاسخ داده نشود، پرسش از شخص امام قابل طرح نیست، لذا پس از دریافت پاسخ به پرسش‌هایی که در مبحث نبوّت عامّه و امامت عامّه است، بر

اساس آن بحث نبوت خاصه و امامت خاصه جلو می‌آید و پرسش از شخص پیغمبر و امام عنوان می‌شود. عمده مطلب و مواردی که در بحث امامت عامه مورد پرسش و سؤال قرار می‌گیرد، چنین است:

- ۱ - نیاز جامعه به مرکز رهبری و اجرایی و نگهدارنده مصالح عموم.
- ۲ - شناخت و مفهوم امامت.
- ۳ - شرایط و اوصاف امام.
- ۴ - برنامه نصب و تعیین امام.
- ۵ - وجوب اطاعت امام.
- ۶ - وجوب معرفت امام.
- ۷ - راه‌های شناخت امام.

بدیهی است که در باب امامت، مسائل بسیاری مورد سؤال قرار می‌گیرد که با مراجعه به آیات قرآن مجید و احادیث (کتاب‌های حجّت جوامع حدیث) و کلمات و نظرات علمای بزرگ به همه آن سؤالات پاسخ داده می‌شود و علت اینکه این چند پرسش را به‌خصوص در اینجا مطرح می‌کنیم، این است که عمده اختلاف نظر و اختلاف مذاهب در باب امامت، بر سر پاسخ به این

پرسش‌ها است و وقتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شد، راه دریافت جواب سؤالات دیگر معلوم خواهد گردید.

پاسخ به برخی از این پرسش‌های هفت‌گانه از جهت وضوحی که دارند و به‌علت عدم تعارض با سیاست اهل ریاست - مثل مسئله نیاز جامعه به مدیر و رهبر، و لزوم گزینش امام و وجوب معرفت و وجوب اطاعت امام - به بررسی و کاوش زیاد نیاز ندارد؛ ولی برخی دیگر به‌واسطه اینکه مربوط به بُعد سیاسی امامت است، بررسی در آن گسترش یافته و مورد بحث و نظر و اختیار آرا و مذاهب متعارض شده است. مثل بحث شناخت مفهوم امامت و بحث برنامه گزینش امام، و بحث اوصاف و شرایط امام و راه‌های شناخت و معرفت امام.

این بحث‌ها به این ملاحظات است که مطالب مطرح شده مورد توجه افکار و آرای بزرگ‌ترین شخصیت‌های علوم معقول و کلام قرار گرفته، و بزرگانی؛ مانند خواجه نصیرالدین طوسی که اندیشه توانایش دشوارترین مسائل فلسفی و ریاضی را حل کرده و معضلات و پیچیدگی‌های آنها را برطرف نموده و باید مثل او را عقل مجسم و تبلور فلسفه و حکمت نظری دانست که مسائل امامت را در کتاب‌های متعدد بررسی و شناسایی نموده

و پیرامون آن تحقیق و اظهار نظر کرده است، و مثل شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا که شهرتش در فلسفه و معقول و طب جهان‌گیر می‌باشد در کتاب *شفا*، مذهب شیعه را در گزینش امام تصویب و تأیید نموده است.<sup>۱</sup>

و نیز علامه حلّی که از نوایغ بزرگ فکر بشری است<sup>۲</sup> و در امامت آثار متعدّد و پرمحتوایش همواره مورد استفاده بوده و هست، در کتاب *الفین* در مسئله لزوم نصب امام از جانب خداوند متعال، یک‌هزار دلیل اقامه کرده است که به حق باید گفت: علامه حلّی از معجزات مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد.

۱. ابن‌سینا، الشفاء (الالهیات)، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۲.

۲. مرحوم دانشمند معاصر شعرانی در توصیف و بیان عظمت مقام علمی علامه حلّی، کلامی لطیف دارد و می‌گوید: به‌راستی باید گفت: پس از ائمه معصومین علیهم‌السلام در شیعه عالمی به بزرگی او نیامده؛ بلکه در میان اهل‌سنت نیز مانند او نمی‌شناسیم. فخر رازی با اینکه در احاطه به علوم ضرب‌المثل و کم‌نظیر بوده و چنان‌که گفته‌اند:

گر کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی رازدار این بدی

اما وقتی علامه حلّی را با او قیاس کنیم، وسعت علم او بسیار از فخر رازی بیشتر است، با این مزیت که علامه به دقت حقایق هر علم را یافته و اما فخر رازی الفاظ و اصطلاحات را حفظ کرده و در معنا مردّد مانده و تشکیک کرده است. علامه را در فقه باید با سید مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرده و در حکمت با خواجه نصیرالدین طوسی و در ریاضی همتای ابوریحان بیرونی شمرده، و در تحقیق عقلی و تنبّه، قرین ارسطو و در هر فنّ، قرین بزرگ‌ترین مرد آن فنّ. پس بی‌شبهه بزرگ‌ترین علمای اسلام از سنتی و شیعه است، گرچه در فقه تبرز داشت، اما استادی او در هیچ فن کمتر از فقه نبود، و یکی از افتخارات عرب و شرف امت اسلام است.



اینک بحث امامت عامّه را تحت عنوان‌های هفت‌گانه‌ای که به آن اشاره شد، به‌طور مختصر بررسی می‌نماییم و از خداوند متعال توفیق و یاری می‌طلبیم.



## نیاز جامعه به مرکز و مدیر

بشر همیشه به این مسئله شناخت داشته است که جامعه و حتی عائله چند نفری اگر بخواهند با داشتن حقوق متقابل و تبادل دسترنج‌ها، و همکاری‌های سالم و سازنده و روابط متعادل و آسایش‌بخش زندگی کرده و از نظم و ترتیب و امنیت و رفاه لازم برخوردار باشند، به دو چیز نیاز دارند:

۱- قانون جامع و برنامه‌های کافی.

۲- مدیریت و زمامداری و مرکز تصمیم‌گیری و اجرایی مورد اعتماد. بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداری، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی‌شود. بشر، هم طعم تلخ بی‌نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ

نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد، لازم می‌داند و از آن استقبال می‌نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می‌شود که افراد جامعه مانند اعضا و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوه‌ای را به کار مناسب مأمور می‌سازد تحت مدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد و بین اعضا همکاری ایجاد کند، بدون اینکه خودش را بر سایرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیرمناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هرچه این نقشه بیشتر عملی شود و هرچه مدیریت از آگاهی لازم و بیشتر برخوردار باشد، اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می‌گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریح به نظام تکوین بیشتر می‌شود.

### شکل مدیریت

ظاهراً در اصل لزوم مدیریت، اختلاف قابل توجهی وجود ندارد و تقریباً مورد اتفاق همگان است. آنچه مورد اختلاف و محل نظر و نزاع بوده و هست، شکل مدیریت است، و اینکه چگونه و به

چه شکل و برنامه، اغراض و مقاصدی که بشر از مدیریت دارد، تأمین می‌گردد. بدیهی است که در این نقطه حساسیت و اهمیت مسئله مدیریت و اختلاف آرا و برنامه‌ها ظاهر می‌شود و اغراض سیاسی و جاه‌طلبی نیز نقش مهمی را ایفا می‌نمایند و برحسب مبانی و جهان‌بینی‌های مختلف، نظرات مختلف اظهار می‌شود، که مجال شرح و بسط و تفصیل شکل‌ها و صورت‌هایی که تاکنون عرضه شده یا در خارج وجود پیدا کرده در این رساله نیست، و به‌طور فشرده و اختصار می‌گوییم: در اینجا در دو محیط و دو جوّ می‌توان سخن گفت:

**نخست:** در محیط کسانی که یا اصلاً به مبدأ و عالم غیب اعتقاد ندارند و در تاریکی‌های الحاد متحیر و سرگردان هستند و اگر خیلی ترقّی فکری و علمی داشته باشند، بیش از حدّی که در قرآن آمده است، نیست:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ

الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

«(اکثر مردم) به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند

و از عالم آخرت به‌کلی بی‌خبرند».

و یا اگر به مبدأ و عالم غیب و حتّی رسالات آسمانی معتقدند، مسائل دنیا و خصوص این‌گونه امور را به آن مرتبط نمی‌دانند و بشر را در این امور مستقلّ و به خود واگذار می‌شمارند و به اصطلاح، روحانیت را از سیاست، و دین را از دنیا جدا می‌دانند. و خلاصه به هیچ‌گونه ترتیب و الزام دینی در این امور معتقد نمی‌باشند.

دوّم: در محیط اسلامی که همه چیز و همه راه و روش‌ها با جهان‌بینی اسلامی بررسی می‌شود و اسلام را از هر کمبود و کوتاهی و نقص منزّه می‌داند و سیاست و حکومت را از اسلام جدا نمی‌سازد و اسلام را فراگیر همه مسائل زندگی بشر می‌شناسد، در چنین جوّی باید نظام حکومت را از کتاب و سنّت و تعالیم اهل بیت پیغمبر ﷺ که عدل قرآنند و تمسّک به آنها امان از ضلالت است، گرفت.

بنابراین ما برحسب هریک از این دو جوّ، بررسی را جداگانه آغاز می‌کنیم و اول شکل مدیریت را در محیط‌های الحادی و آن محیط‌های ایمانی که دین را از دنیا، و سیاست را از دیانت و روحانیت جدا می‌دانند، بررسی کرده و با صاحبان این افکار به مباحثه می‌نشینیم.

در محیط الحادی می‌گوییم: ایدئولوژی و مبانی عقیدتی و فکری ما که به اصطلاح زیربنا است با شما فرق جوهری و بنیادی دارد. می‌گوییم: انسان خودش مالک خودش و مالک جانداران و اشیای دیگر هرچه باشند، نمی‌باشد و خدا مالک همه و صاحب‌اختیار همه است و بر همه چیز و همه امور ولایت دارد و مدیریت حقیقی با اوست که خالق و آفریننده و روزی‌دهنده و عالم به همه مصالح و مفسدات است و حکیم و خبیر و لطیف و منعم و محسن و رحمان و رحیم و دارای تمام صفات کمالیه و اسماء‌الحسنی است.

از این جهت ولایت هر شخص، حتی بر خودش و هر مداخله و تصرف در امور دیگران بدون اینکه به اذن خدا و از جانب او و انفاذ اوامر و تشریعات او و عمل از جانب او و برای اطاعت و فرمان‌بری او باشد، اعتبار نداشته و به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

به آن‌انکه به عالم غیب و رسالات آسمانی نیز معتقدند، ولی دین را از سیاست جدا می‌دانند می‌گوییم: رسالات آسمانی که برای اصلاح بشر و تکمیل اوست، باید کامل باشد و نمی‌توان در رسالات آسمانی نقصی فرض نمود، و اگر در رسالات آسمانی،

صلاح امور دنیای بشر منظور نشده باشد، خلاف مبانی عقیدتی اسلامی است. اسلام دین عبادت و سیاست و نظام فکر و عمل و اجتماع و اداره همه شئون است، پس با هریک از این دو طرز تفکر مخالفت داریم:

با تفکر نخست، مخالفت ما، مخالفت موحد با مشرک و مؤمن با ملحد و اختلاف دو جهان‌بینی متضاد است.

و با تفکر دوم، اختلاف در شناخت ایدئولوژی و جهان‌بینی واحد است که وقتی شناخت کامل شد و ایدئولوژی و جهان‌بینی خود را کامل کنیم، اختلاف مرتفع می‌شود.

جهان‌بینی اسلامی و خداشناسی و ابعاد ایمان به توحید اگر درک شود، خودبه‌خود بطلان این‌گونه نظام‌ها که منفک از توحید و حاکمیت خداست، ظاهر می‌شود.

بنابراین و با صرف نظر از این اختلاف بنیادی و عقیدتی، شایان توجه است این رژیم‌هایی که تعهد دینی در آنها نیست، به هر شکل و عنوان که باشند، دیکتاتوری و سلطنت مطلقه یا دموکراسی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم یا استبداد پرولتاریا و حزبی و هر صورت دیگر، قابل اعتماد نمی‌باشد و حتی رژیم دموکراسی علاوه بر اینکه انتخاباتش - چنان‌که در

نظام‌های دموکراسی دیده می‌شود - در محیط آزاد و دور از شهوات و اغراض پلید و استضعاف‌گرانه انجام نمی‌شود و فواحش و روسپی‌ها و رقاصه‌ها و تبلیغات شهوت‌انگیز در پیروزی نامزدها نقش مؤثر دارند، چنان‌که سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها نیز انتخابات را در اختیار می‌گیرند و در واقع، مبارزات انتخاباتی مبارزه بین سرمایه‌داران معینی است که بر بازرگانی و کارخانه‌ها و بانک‌ها و امور اقتصادی سلطه دارند.

علاوه بر این معایب که هر نظام به اصطلاح دموکراسی به آن آلوده است، این نظام در متن و هویتش هم در حدی استبدادی است و بر آن کسانی که این نظام را نمی‌پذیرند، تحمیل است. مثلاً هرکسی ملزم است در کالیفرنیا قوانین آمریکا را رعایت نماید و حقّ تخلف‌پذیری برای او اعتبار نمی‌شود؛ اما این الزام بر پایه چه منشأ و اساسی است؟ و چرا باید اکثریت به معنای عام؛ یعنی اکثریتی که نظام اقلیت و اکثریت را پذیرفته است، اقلیتی که این نظام را صحیح نمی‌داند را ملزم به تسلیم سازد؟

جز یک سلسله سخنانی که به حفظ منافع و شهوات اکثریت مربوط می‌شود، پاسخ ندارند.



در این نظام‌ها، حقّ مفهوم ثابتی ندارد و همان است که اکثریت آن را حقّ بدانند و آن را بر اقلّیت تحمیل می‌کند، هرچند اقلّیت معتقد باشد که مفهوم حقّ ثابت و غیر قابل تغییر است. اقلّیت در این نظام‌ها در تخلفاتش از قانون، مجرم واقعی و متخلف حقیقی که در عرف اخلاق و فطرت انسان محکوم باشد، نیست و حتّی به نظر اکثریت هم، نمی‌توان فرد متخلف را - چنان‌که در نظامات دینی قابل نکوهش است - نکوهش کرد؛ بلکه حکم به کیفر و نکوهش، یک امر قراردادی است که اکثریت به ملاحظه مصالح خودش، خود را متعهد می‌داند که به آن عمل کند و به اقلّیت هم که آن را خلاف مصلحت خودش و بلکه اکثریت می‌داند، تحمیل می‌کند و خلاصه این نظام نیز بر اساس اینکه حقّ با زور است، هرچند زور اکثریت باشد، ارتباط پیدا می‌کند.

اشکال دیگر کلّ این نظام‌هایی که بر اساس ایدئولوژی‌های مثبت و ایمانی<sup>۱</sup> نباشد، این است که پشتوانه معنوی که موجب تعهد

---

۱. مبانی عقیدتی و ایدئولوژی بر دو نوع می‌باشد: مبانی مثبت و ایمانی، و مبانی منفی و سلبی؛ و به عبارت دیگر: ایدئولوژی معنوی و ایدئولوژی مادی.

در ایدئولوژی‌های مادی سلبی، همه چیز عین عالم مادی است و ماورای آن چیزی نیست و هرچه هست مظاهر ماده و تغییرات و تبدلاتی است که در آن ظاهر می‌شود. در این گونه ایدئولوژی، جز نفی و سلب مفهومی ندارد؛ زیرا جهان ماده و مظاهر مختلف و تغییراتی که در آن ظاهر می‌شود، قابل انکار نیست و وجود عالم مادی در مقابل قائلین به عالم غیب،

نفسی و پیش خود شود، ندارند. لذا می‌بینیم در همین کشورها، با یک کودتای نظامی وضع عوض می‌شود و هیچ‌کس هم نمی‌گوید که این نظام غیر قابل تغییر بود و حال که نظام جدید مستقر شده آن نظام همچنان اعتبار دارد و باید مطاع و مُتَّبِع باشد، به‌عکس نظام‌های دینی مثل نظام امامت، ملاحظه می‌کنید باینکه چهارده قرن بر آن گذشته است و جز در عصر شخص رسول خدا ﷺ و پنج سال حکومت امام علی ﷺ و شش ماه حکومت امام حسن ﷺ استقرار نیافت، همچنان باقی است و هیچ‌وقت معتقدان به این نظام تسلیم نظامات دیگر نشده، و نظام

ایدئولوژی نیست؛ بلکه ایدئولوژی یک فرد مادی این است که هرچه هست همین ماده است و ماورای آن چیز دیگری نیست، و همین است که مادی نمی‌تواند آن را اثبات کند و نمی‌تواند به‌عنوان ایدئولوژی آن را عرضه بدارد. وجود جهانی مادی گرا ثابت است و کسی را در آن حرفی نیست و در نفی و اثبات آن اختلافی نمی‌باشد که قائل به وجود آن، آن را ایدئولوژی خود بداند.

آنچه مورد اختلاف است انحصار عالم وجود و هستی به عالم ماده و نفی عالم غیب است که مادی‌گرا بر آن اصرار دارد و موحد و خداپرست آن را رد می‌کند و به عالم غیب نیز معتقد است.

بنابراین اولاً؛ ایدئولوژی مادی که انکار عالم غیب باشد، قابل اثبات نیست تا بتوان آن را زیربنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشنهاد کرد. ثانیاً؛ نفی و سلب چون چیزی نیست، برفرض اثبات هم، زیربنا نمی‌شود، و اگر بگویند: زیربنا عقیده به انحصار وجود به عالم مادی است، می‌گوییم: این عقیده در انسان هیچ‌گونه تعهدی نمی‌آورد و برای خود عالم مادی به این تفسیر احترامی نمی‌توان ثابت کرد تا چه رسد برای عقیده به آن.

امامت را ساقط و منقرض شده ندانستند؛ بلکه بر این عقیده استوار ماندند و در همین حکومت‌ها هم در عین اینکه تحت سلطه زور و دیکتاتوری حکام جور بودند از نظام امامت پیروی می‌کردند، و در دوره غیبت کبری هم به علمای عامل و مجتهدین عادل در امور خود مراجعه می‌نمودند.

### نظامات دیگر

آنچه گفته شد، پیرامون نظامات به اصطلاح دموکراسی است که تقریباً بیشتر نظامات کنونی جهان مدعی آن هستند؛ اما نظامات دیگر مثل نظامات کمونیستی و تک‌حزبی معایب و مفاسدشان بیش از اینهاست.

در این نظامات، دیکتاتوری و بی‌اعتنایی به حقوق بشر و کرامت و حریت انسان به‌گونه بی‌سابقه‌ای جریان دارد و عده‌ای که گاه شمار آنها به ده درصد دیگران نمی‌رسد، مالک الرقاب و مطلق‌العنان هستند و به اسم حزب و ترقی، بدترین تجاوزات را به حقوق دیگران معمول می‌دارند، و اگر در آنجا اکثریت، اقلیت را ملزم به قبول تصمیمات خود می‌کنند، در اینجا اقلیت زورمند و سلطه‌گر و خون‌خوار بر اکثریت تحمیل شده و خود را قیّم و مالک و صاحب‌اختیار اکثریت قرار داده است.

و خلاصه دنیا در بین سلطه‌جویان این نظام‌ها، بدترین حالات را می‌گذراند و دسترنج زحمتکشان و کشاورزان و کارگران، صرف تقویت تسلیحات پاسداری از این حکومت‌های فاسد می‌شود و هزینه‌هایی که اگر به مصرف نیازمندی‌های بشر می‌رسید، امروز صدها میلیون انسان با رنج و درد گرسنگی و بیماری‌های گوناگون و کمبودها و فشارهای طاقت‌فرسای تأمین معاش ابتدایی دست به گریبان نبودند.

به نظر می‌رسد که سخن‌گفتن از معایب و مفاسد این نظام‌ها و مکتب‌ها توضیح واضح باشد، و اگر رسانه‌های گروهی و مطبوعات در اختیار انسان‌ها و افکار سالم بود، احدی به این نظام‌ها گرایش پیدا نمی‌کرد و فریب زمامداران آنها را که هر روز در نقطه‌ای از جهان، مثل فلسطین، افغانستان، لهستان، اریتره و نقاط دیگر به وحشی‌ترین جنایات دست می‌زنند، نمی‌خورد.<sup>۱</sup>

---

۱. اگر انسان شرافتمندی بخواهد علیه این نظام‌ها ادعای صادر کند، باید کتاب‌ها بنویسد و سرانجام بگوید: صد آفرین به عالم حیوانات درنده و شهوتران!!

همین امروز (دهم رمضان ۱۴۰۲ق) رادیو بی بی سی اطلاع داد که عده‌ای از نمایندگان کنگره آمریکا به اعتیاد و آمیزش با جوان‌هایی که به‌عنوان نامه‌رسان و شغل‌های دیگر در ارتباط بوده‌اند، متهم شده‌اند. این نمایندگان بزرگ‌ترین مجمع سیاسی جهان که در تعیین سیاست‌های جهان و نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آمریکا مؤثرند و جریان‌های استعمار آمریکا و جنایات آن را رهبری می‌نمایند و به قدرت تکنیک و صنعت افتخار می‌کنند، این جوان‌ها را فریب داده و به وعده ترفیع مقام و رتبه در منجلاب فساد وارد می‌نمایند. از

فقط در اینجا آنچه باید توضیح داده شود، درباره آن دسته نظامات سوسیالیستی و دموکراسی است که می‌خواهند با حفظ دین و به قول خودشان عدم تعرض به عقاید مذهبی و احترام از نظامات عبادی و اخلاقی و آزادی تبلیغ دین و رفتن به معابد، موجودیت داشته باشند و دین را در معابد و پرداختن به اخلاق فردی و عبادات، منحصر و محبوس سازند. و نزدیک به یک قرن است که استعمارگران کوشش می‌کنند آن را به مسلمانان نیز بقبولانند و آنان را که از این نظرها و آرای ضداسلامی طرف‌داری می‌کنند، روشنفکر و متعهد و متجدد و مترقی می‌خوانند.

اگر مقصود این است که سوسیالیسم و دموکراسی و حاکمیت ملی، با دین معارضه‌ای ندارند و هر دو می‌توانند پا به پای یکدیگر به پیش بروند؛ زیرا قلمرو سیادت و مداخله آنها با هم ارتباط ندارند؛ قلمرو نظام هرگونه که باشد، حکومت و سیاست،

---

این‌گونه خبرها از غرب و شرق متمدن و مترقی بسیار شنیده و می‌شنویم. آلبرت ماشه رهبر کمونیست‌های فرانسه سال‌ها است که با زن قانونی فرد دیگری زندگی می‌کند و از آن زن دو فرزند هم دارد.

نظام‌های کنونی، نظام‌هایی است که امثال ریگان و برژنف و میتران و تاچر از آنها سر در می‌آورند و جنایات فلسطین و لبنان و افغانستان و نقاط دیگر را برای توسعه‌طلبی و استثمار انسان‌هایی که قیمت یک فردشان در انسانیت از تمام استعمارگران آمریکا و کمونیست‌های روسیه بیشتر است، مرتکب می‌شوند و همه این جنایات را تجدد و ترقی گفته و به اسم صلح و همزیستی مرتکب می‌شوند.

بازار و خیابان، اداره و کارخانه، قضاوت و قانون و این‌گونه امور است، و قلمرو دین، کلیسا و معبد و اخلاق و نوع پروری و کارهای بشردوستانه و نیایش و پرستش است.

پاسخ می‌دهیم: این برحسب تفسیر نادرستی است که شما از دین می‌نمایید و این عین تخطی و تجاوز به قلمرو دین است. این تفسیر اگر با آنچه مسیحیان به آن معتقدند و آن را تعلیمات مسیح می‌دانند، مطابق باشد، با رسالات آسمانی از جمله رسالت مسیح و خصوصاً با رسالت اسلام که جهانی است و بیشتر احکام و تعلیمات آن مربوط به اموری است که شما آن را از قلمرو دین خارج می‌شمارید مخالف است و هر مسلمانی با قاطعیت آن را ردّ می‌کند.

اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که در کوچک‌ترین احکام و برنامه‌هایش، تحریف و تغییری داده شود و حتی حکم مستحب و مکروه آن را، واجب یا حرام و مباحش را مکروه یا مستحب بگویند.

«حَلَالٌ مُحَمَّدٌ ﷺ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ،

وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۸؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۶؛

و اگر مقصود این است که در قوانین و احکام و نظامات مالی و قضایی و کلیه امور، قانون اسلام جاری باشد و فقط در انتخاب حکومت، نظام اکثریت را بیاورند و به روش دموکراسی و حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم بروند، این نظر را بپذیرند که اسلام در امر رژیم و نظام اداره ساکت است و در عین حال که اطاعت از اولی‌الأمر به صریح قرآن واجب است<sup>۱</sup>، در طرز تعیین ولیّ امر و روش مدیریت جامعه پیشنهاد و دستوری ندارد.

چنان‌که اخیراً هم بعضی به اصطلاح روشنفکران اهل سنت، نظر به اینکه نتوانسته‌اند جریان خلافت را در صدر اسلام، بر پایه یک برنامه معین قرار دهند و از سوی دیگر نیز، نمی‌خواسته یا مصلحت ندیده‌اند آن جریان‌ها را که موجب خانه‌نشینی امام منصوص گردید، غیر شرعی اعلام کنند، همین نظر را اظهار نموده که در امر زمامداری دستور و برنامه شرعی وجود ندارد و مردم، خود باید این مشکل را در هر عصر به هر شکلی که صلاح دیدند، علاج نمایند که طبعاً یکی از این شکل‌ها هم نظام اکثریت می‌باشد.

و شگفت‌انگیز این است که بعضی شیعه‌زاده‌های به اصطلاح روشنفکر نیز چون دیده‌اند نصوص بسیاری را، که بر خلافت

و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و تعیین آن حضرت به جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد و نظام شورایی و حکومت مردم بر مردم را در اسلام بی موضوع می‌سازد، نمی‌توانند انکار کنند، طرح دیگری ریخته و نظر دیگری اظهار نموده‌اند که هم غرب‌زده‌ها و شیفتگان نظام شورایی و اکثریت و دموکراتیک را راضی کنند، و هم در محیط شیعه، اگر بتوانند معتقدان به نظام امامت را اغفال نمایند.

از سخنان این افراد استفاده می‌شود که اذعان دارند به اینکه گزینش‌های متعدّد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و تعیین‌های رسمی و اعلام‌های مکرّر آن حضرت که در کمال صراحت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به امارت مؤمنین و امامت و ولایت منصوب داشته است، جهت معرفی است و نصب و تعیین نیست و اصلاً رژیم امامت یک رژیم موقت است و مقدمه نظام شورایی است و برای اینکه بچه‌های آشنا به اصطلاحات غرب و شرق گفتارش را بپذیرند، امامت را به رژیم‌های انقلابی سفارش شده در کنفرانس «باندونک» تشبیه کرده، چون جامعه هنوز آمادگی آن را نیافته است که کارش به خودش واگذار شود، رهبر آن انقلاب، یک نفر



را که از همه بیشتر آگاه به انقلاب و اهداف آن باشد و بتواند مردم را در مسیر انقلاب رهبری کند، به مردم معرفی می‌نماید.<sup>۱</sup> این مضمون دو نظر روشنفکرانه در محیط سنی و تشیع است؛ اما پاسخ به این دو نظر:

**پاسخ به نظر اول:** این است که مهم‌گذاردن چنین امر مهمی که در امور دنیا و بلکه آخرت مردم - امری به اهمیت آن کم پیدا می‌شود - خلاف لطف و اوصاف کمالیه خدا و ربوبی پروردگار است و علاوه، اقرار به نقص دین است که به صریح آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۲</sup> کامل گردیده است.

و چگونه می‌شود که معرفت امام با این همه تأکید واجب شده و اطاعت امام نیز بر حسب آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۳</sup> واجب شده باشد؛ اما امامی که باید شناخته شود، معرفی نشده باشد؛ و ولی امری که اطاعت از آن واجب است، معلوم نشده باشد. این نظر - چنان که قبلاً به آن

۱. منظور انقلاب‌های قبل از دهه پنجاه و سوسیالیستی و یا به ظاهر دموکراسی بوده است.

۲. مائده، ۳. «امروز دین شما را کامل کردم».

۳. نساء، ۵۹. «و ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (وصیای پیامبر) را».

اشاره کرده و بعد هم اشاره می‌نماییم - کاملاً غیرمنطقی است و قابل قبول نیست.

و اما پاسخ به نظر دوّم: این است که اولاً: اصولاً نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیمی و توحیدی خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح و بسط داده و دعوت توحیدی‌اش خالص و دور از شائبه‌های شرک در اختیار بشریت قرار دارد، منافات دارد و قبول این‌گونه رژیم‌ها با قبول سایر نظامات اسلام، مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ  
إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ  
يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ  
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۱</sup>

«خدا ولیّ و سرپرست اهل ایمان است، آنان را از تاریکی‌های جهان بیرون آورد و به عالم نور برد، و آنانکه راه کفر ورزیدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از عالم نور بیرون آورده و به تاریکی‌های گمراهی افکنند.»

نظام اسلام، حکومت خدا و احکام الهی است و ولایت‌ها هم باید از جانب او و به اذن و تشریح او باشد.

ثانیاً: نظام امامت نظام موقت نیست، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ  
بِحُجَّةٍ»<sup>۱</sup>

«هیچ عصر و زمانی زمین خالی از وجود حجت و امام نخواهد بود».

ثالثاً: آیاتی مثل: «قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۲</sup> و «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»<sup>۳</sup> و «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>۴</sup> صراحت دارند بر اینکه امامت معرفی ساده نیست؛ بلکه جعل و انتصاب الهی است.

رابعاً: این‌همه نصوص و روایات که در مورد امامت ائمه علیهم السلام رسیده است، به‌صراحت دلالت بر انتصاب آنها به امامت دارد

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۹۴؛ ابن‌شعبه حرانی، تحف‌العقول، ص ۱۷۰.

۲. بقره، ۳۰. «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد».

۳. ص، ۲۶. «ای داوود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم».

۴. بقره، ۱۲۴. «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».

و هرگز به این صورت که «آنچه از سوی خدا و پیغمبر انجام می‌شود، معرفی است؛ اما تعیین و گزینش باید از جانب مردم باشد» قابل توجیه نیست؛ زیرا سؤال می‌شود: اگر مردم، دیگری را به زمامداری برگزیدند، آیا وجوب اطاعت خواهد داشت یا نه؟ و آیا شخص معرفی شده بدون گزینش مردم به خصوص با گزینش دیگری، وجوب اطاعت دارد یا نه؟ و آیا خود شخص معرفی شده، باید از برگزیده مردم اطاعت کند یا نه؟

اینها سؤالاتی است که پاسخ صحیح آن، ردّ این نظریه به اصطلاح روشنفکرانه است.

### بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی

در محیط اسلامی چنان‌که گفته شد - در شناخت شکل مدیریت که فردی یا جمعی است و به انتخاب مردم یا انتصاب الهی است - باید به کتاب و سنت و تعلیمات و راهنمایی‌های اهل بیت علیهم‌السلام که عدل قرآنند، مراجعه نمود. در این محیط همه معتقدند که در اسلام، در بیان هر تعلیم و ارشادی که با سعادت واقعی بشر ارتباط داشته باشد، کوتاهی نشده و هر تشریحی که مورد نیاز بشر باشد، انجام شده است.

با این بینش اسلامی و با مراجعه به تاریخ اسلام و آیات قرآن و احادیث شریفه، غیر از نظام امامت، مشروعیت هیچ‌یک از نظام‌هایی که در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت یافته‌اند، به دلایل زیر قابل اثبات نیست:

۱ - آنان که در طرف مقابل نظام امامت قرار دارند، از معرفتی نظام واحدی به‌عنوان نظام اسلام عاجزند و با توجیهاتی که هرگز قابل قبول نیست، مانند کسانی که خود را در مقابل قضایای واقع شده می‌بینند، نظامات گوناگون را که برخی از آنها در فساد کم‌نظیر و نمونه بوده‌اند، شرعی شمرده یا حداقل اطاعت از آنها را یک تکلیف شرعی اعلام می‌کنند.

این عجز و ناتوانی آنها از معرفتی نظام واحد به دو جهت است: یکی اینکه با مراجعه به کتاب و سنت برای نظامات دیگر غیر از نظام امامت، نمی‌توان مستند صحیح و قانع‌کننده‌ای پیدا کرد و حتی خود برقرارکنندگان این نظامات نیز چنین ادعایی نکردند و به‌عنوان اینکه نظامی را که برقرار کرده‌اند، نظام شرعی و اسلامی است و شکل و نوع آن از سوی شرع معین شده است آن نظامات را مطرح نساختند.

و دیگر از این جهت است که پس از رسول خدا ﷺ، در اثر انحراف سیاست اسلام از مسیر امامت، حکومت شکل‌های

مختلف گرفت و روش و روند واحدی نیافت تا بتوان شرعی بودن آن را به گونه‌ای توجیه نمود؛ بلکه در اثر صورت‌های گوناگونی که حکومت به خود گرفت و در هر صورت بر مسلمین تحمیل می‌شد و جز پیروان امامت کسی آن را ردّ نمی‌کرد، کاملاً این موضوع - که اسلام نظام حکومتی ندارد - برای مردم قابل قبول شد، یا ناچار شدند از ترس شمشیر، قفل خاموشی بر دهن بزنند و از این موضوع چیزی نگویند تا گرفتاری‌ها و محرومیت‌ها و فشارها و زندان‌ها و شکنجه‌هایی را که شیعه دیدند، نبینند.

۲ - چنان‌که می‌دانیم به دنبال یک سلسله بست و بندهای سیاسی، حزبی مرکب از عدّه‌ای که از عصر پیغمبر ﷺ و خصوصاً در سال‌های آخر حیات آن حضرت برای تسلط بر مسلمین و در اختیار گرفتن حکومت همکاری داشتند، شکل گرفت که حتی در مقام قتل پیغمبر ﷺ برآمدند و پس از رحلت آن حضرت جریان سقیفه بنی ساعده<sup>۱</sup> را پیش آوردند و اشخاصی که آن اجتماع را اداره می‌کردند، مطلبی را که عنوان نمی‌کردند، استدلال به سنت پیغمبر ﷺ و ارشادات و اعلان‌های رسمی آن حضرت بود. چون همه این را می‌دانستند که اگر آن مسائل مطرح

---

۱. راجع به جریان عجیب سقیفه، به کتاب *السقیفه* علامه کبیر مرحوم شیخ محمد رضا مظفر رحمته الله مراجعه شود.

شود و حکومت بر آن اساس مستقر گردد، نه برای آن اجتماع موضوعی باقی می ماند و نه برای ریاست خودشان؛ زیرا آن کس را که پیغمبر ﷺ منصوب و معلوم کرده بود، در سقیفه شرکت نداشت و اینها هم که شرکت داشتند منصوب نبودند، لذا این جاه طلبان و شیفتگان حکومت، آن تأکیدات و توصیه ها و ابلاغات علنی و رسمی پیغمبر ﷺ را نادیده گرفتند و در سقیفه، بدون اینکه قبلاً نوع نظامی را که باید حاکم شود، مشخص نمایند، با تبنانی ها و سازش های سیاسی، سعد بن عباد را که رقیب مهمشان در آن اجتماع بود، کنار زدند<sup>۱</sup> و با ابوبکر بیعت کردند و سؤالات بسیاری از جمله پرسش های زیر در این جریان بی جواب ماند:

**اولاً:** چرا این عده استبداد ورزیدند و بدون اینکه دیگران، به خصوص بنی هاشم و شخصیتی مثل امام علی علیه السلام را به آن اجتماع دعوت کنند و از نظرشان آگاه شوند، پیش دستی نمودند؟! آیا غیر از این بود که اگر علی علیه السلام در آن اجتماع حضور می یافت، امکان آنکه گروهک های سیاسی به مقاصد خود نرسند، افزایش می یافت؟!

---

۱. رک: ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱ - ۲۸. و بعد هم او را کشتند و قتلش را به اجنه نسبت دادند.

**ثانیاً:** چرا بعد از مشورت‌های صوری، نتیجه را به سایر مسلمین در مسجد و جلسه علنی اطلاع ندادند تا همگان رأی و نظر بدهند؟!

**ثالثاً:** تعیین ابوبکر به خلافت بر چه اساسی بود؟ آیا بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اکثریت آنها بود؟! یا بر اساس اجماع عموم اهل حلّ و عقد از جمله بنی‌هاشم یا اکثریت اهل حلّ و عقد؟! یا بر اساس اجماع همه یا اکثریت مسلمین بود؟ اگر بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اهل حلّ و عقد یا اجماع مسلمین بود که هیچ‌یک از این اجماع‌ها حداقل تا مدتی حاصل نشد. بنابراین در این مدت ابوبکر بر چه اساسی مداخله در امور جامعه می‌کرد؟! و چرا برای او به زور و اکراه و تهدید، از اشخاص مطالبه بیعت می‌کردند؟! و حتی تهدید می‌کردند که بنی‌هاشم را در خانه حضرت زهراء علیها السلام به آتش خواهند سوخت؟!<sup>۱</sup>

و اگر اکثریت بوده، این اکثریت از کجا اعتبار شرعی پیدا کرد؟! و به فرض اینکه در سقیفه، اکثریت با ابوبکر بیعت کرده باشند - بااینکه جریان معلوم نیست - چرا بیعت آن اکثریت که در برابر

---

۱. ابن‌قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۶؛ امینی، الغدير، ج ۵، ص ۳۷۲.



مسلمین اقلیت بودند، اساس کار شد و دیگران مجبور شدند با او بیعت کنند و سخن از دیگران گفتن ممنوع گردید؟!<sup>۱</sup>

به اتفاق اهل سنت، حضرت سیده نساء العالمین، صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از حکومت ابوبکر ناراضی بود و با حکومت او مخالفت داشت.<sup>۱</sup> و حتی نقل می‌کنند: تا زمانی که حضرت زهرا علیها السلام زنده بود، احدی از بنی‌هاشم و وابستگان به آنها با ابوبکر بیعت نکردند.<sup>۲</sup> این موضوع خود دلیلی بر عدم مشروعیت حکومت و جواز مخالف با آن است و دیگر راه هرگونه توجیه شرعی برای حکومت ابوبکر بسته می‌شود؛ و به فرض اینکه محملی برای آن بتراشند، موضع حضرت فاطمه علیها السلام و تصویب علی علیه السلام از آن موضع و تبعیت بنی‌هاشم از آن دلیل بر این است که شرعی‌ندانستن حکومتی مثل حکومت ابوبکر جایز است و هرکس هم به تبعیت از حضرت زهرا علیها السلام آن را شرعی نداند، به خطا نرفته است.

---

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۸۷؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۷۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۵۷ - ۱۵۹؛ ج ۴۳، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ شیخ الاسلامی، مسند فاطمة الزهراء علیها السلام، ص ۴۶۳ - ۴۶۹ (باب ۴۰).

۲. صنعانی، المصنف، ج ۵، ص ۴۷۳؛ ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰ - ۳۲؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۸.

همان‌طور که عالم معروف شیخ حسن بناء، رهبر اخوان‌المسلمین، در عذر شیعه بر ردّ خلافت ابوبکر گفته است که:

كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةَ فَاطِمَةَ؛<sup>۱</sup>

این عقیده، عقیده فاطمه است.

و در برابر آن، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول، جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب چاره‌ای نخواهد داشت.

بالاخره از میان این بست و بندها و تباری‌های سیاسی که علیه بنی‌هاشم و برای جلوگیری از اجرای برنامه‌ای که پیغمبر ﷺ مقرر کرده بود، انجام شد، ابوبکر بر کرسی حکومت نشست و پیراهن خلافت و حکومت را در بر نمود و چنان‌که گفتیم، معلوم نشد بر چه اساسی حکومت او بر مردم تحمیل شد، بعدها که به تدریج اعتراضات به مشروعیت حکومت او، افکار را به خود

---

۱. مرحوم استاد آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری رحمته‌الله که در قدس و تقوا و غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم‌نظیر بود، نقل می‌فرمود: در سفر حج بیت‌الله الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه طیبه یا مکه معظمه (تردید از این جانب است) مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم و بالأخره در مسجد مدینه یا مسجدالحرام (باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده آنها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید گفت: كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةَ فَاطِمَةَ. مقصودش این بوده که این عقیده شیعه بر غصب خلافت، عقیده‌ای نیست که کسی بتواند آنها را بر آن مؤاخذه کند؛ زیرا عقیده فاطمه زهرا علیها‌السلام است.

مشغول ساخت، جیره‌خواران سیاست‌هایی که ناچار بودند آن سنگ اساس و بنا را محکم سازند، به دستور اربابان خود برای پیدا کردن دلیل بر مشروعیت آن به دست و پا افتادند و به اجماع و حدیث: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطِّئٍ»<sup>۱</sup> متشبّث شدند و گفتند: اَمّت بر خطا اجماع نمی‌کنند و خلافت ابوبکر به اجتماع اَمّت محقّق شد. در صورتی‌که:

**اولاً:** صحّت صدور این حدیث ثابت نیست.

**ثانیاً:** به فرض صدور، عدم اجتماع اَمّت بر خطا به واسطه وجود معصوم در بین آنهاست، و با مخالفت یک فرد که محتمل باشد همان امام معصوم است، اجماع اعتبار ندارد.

**ثالثاً:** اینکه می‌گویند: اجتماع اَمّت حجّت است، آیا مقصود این است که در موضوعات اگر اجماع نمودند بر خطا نخواهند رفت، یا اینکه اجماع در عرض وحی و تشریح الهی مشروع است؟! گمان نمی‌کنم قائلین به حجّیت اجماع، چنین اعتباری را برای اجماع قائل باشند که برگشت به این کند که اَمّت به وسیله اجماع می‌توانند وضع قانون نمایند. در اینجا نهایت امر این است که گفته شود: اجماع اَمّت کاشف از نصّ و تشریح است.

---

۱. غزالی، المستصفی، ص ۱۳۸، ۱۵۷؛ فخر رازی، المحصول، ج ۴، ص ۹۲، ۹۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۸، ص ۱۲۳.

رابعاً: این چگونگی اجماعی بود که برحسب روایات عامه، فاطمه زهرا علیها السلام سیده بانوان اهل بهشت در آن وارد نبود و با آن مخالف بود، و بنی‌هاشم و جمعی دیگر نیز حداقل تا فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نکرده بود، در آن نبودند و شخص علی علیه السلام تا پایان دوران حیاتش از آن شکایت می‌کرد و در خطبه ششقیه، آن را محکوم و به باد انتقاد می‌گرفت.<sup>۱</sup>

چنان فرض می‌کنیم که حکومت، به اجماع امت تحقق یافت و خلافت ابوبکر را با این تاریکی‌ها و این همه پرسش‌ها پشت سر می‌گذاریم و با تاریخ پیش می‌رویم تا به مرض موت ابوبکر می‌رسیم. در اینجا تاریخ می‌گوید: ابوبکر در بیماری‌اش، درحالی که گاهی از هوش می‌رفت، در این اندیشه افتاد که امت را در امر حکومت بعد از خود سرگردان نگذارد و خودش یک نفر را معین کند که بعد از او اختلافی پیش نیاید؛ یعنی کاری را که به گفته این سیاست‌بازان، پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام نداد، ابوبکر برای رعایت مصلحت امت انجام داد و کاغذ و قلم و نویسنده خواست تا وصیت خود را بنویسد و تسجیل کند و در اینجا عمر و حزبش که در بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله - وقتی قلم و کاغذ طلبید تا برای امت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۰ - ۳۸)؛ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۶۱ - ۳۶۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۸۲ - ۲۸۸.

چیزی را بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نگردند - مانع شدند و زبان را به آن بی ادبی و جسارت فراموش نشدنی نسبت به رسول خدا ﷺ باز کرد،<sup>۱</sup> که خدا در حَقِّش فرمود:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ

يُوحَىٰ﴾.<sup>۲</sup>

و هیچ ایرادی نگرفتند و «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نگفتند؟! و ابوبکر را که گاهی بی هوش می شد و گاهی به هوش می آمد و طبعاً چنین بیماری هذیان می گوید و سخنش معتبر نیست، از وصیت مانع نشدند و نگفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؟!»

باری عثمان برای نوشتن وصیت ابوبکر آماده شد و شروع به نوشتن کرد. وقتی به نام شخصی که منصوب می شود رسید، ابوبکر از هوش رفت، عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت. پس از آنکه به هوش آمد (که به گمان من هرگز به هوش نیامد و مرد) از عثمان پرسید، عثمان گفت: عمر را نوشتم. ابوبکر هم تصویب کرد.<sup>۳</sup>

---

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۲۷ - ۱۲۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶ و دیگر مصادر شیعه و اهل سنت.

۲. نجم، ۳ - ۴. «هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست».

۳. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۷؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۶۱۷ - ۶۱۹؛ ابن اثیر جزری، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۲۵ - ۴۲۷.

و به این صورت - یا بگوییم: - با این نقشه و دسیسه، حکومت و ولایتعهدی عمر بدون هیچ گفتگو و مراجعه به اجماع، به خلق الله تحمیل شد و این صورت دوّمی بود که طیّ این مدّت کوتاه رژیم را دگرگون کرد و نظام را عوض نمود.

در این مورد هم پرسش‌هایی از جمله سؤالات زیر بدون پاسخ می‌باشد:

۱ - اگر حکومت شرعی به اجماع امت است؛ چرا ابوبکر از آن عدول کرد و روش ولایتعهدی را تجدید نمود و امت را از حقّ انتخاب محروم کرد؟!

۲ - این تعیین جانشین شرعاً چه اعتباری دارد؟!

۳ - اگر به گفته اینها، پیغمبر ﷺ کسی را به خلافت و جانشینی خودش منصوب و معین نکرد، چرا ابوبکر به پیغمبر اکرم ﷺ تأسی نکرد؟! و چرا خود را در رعایت مصلحت امت و جلوگیری از وقوع اختلاف دلسوزتر و بلکه مدبّرتر از پیغمبر ﷺ جلوه داد؟!

۴ - چرا عمر در وصیت ابوبکر که در حال شدت بیماری و زوال هوش و درک بود، ایراد نکرد و «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نگفت؟! و ابوبکر را به هذیان‌گویی متّهم نساخت؟!

۵ - چرا عثمان پیش از اینکه ابوبکر نام عمر را ببرد، از پیش خود اسم او را نوشت؟ آیا جز برای این بود که اگر ابوبکر به هوش نیامد و مرد، نوشته را به عنوان وصیت ابوبکر ارائه دهد و عمر را به مردم تحمیل نماید؟ و آیا این بهترین دلیل بر این نیست که این افراد در مسائل سیاسی و ریاست، پای بند حقیقت و امانت و معیارهای شرعی نبودند؟

باری اینجا پرده به این صورت عوض شد و نظام به ادعای شورایی یا اجماعی یا اکثریت یا هیچ کدام، به نظام ولیعهدی تغییر شکل داد و مشروعیت آن بر هیچ پایه ای اثبات نشد و مردم را با سلطه ای که حزب حاکم داشت، در برابر پیشامد واقع شده قرار دادند و با سوابقی که از روی کار آمدن ابوبکر بود که حتی به حریم شخصیتی مثل علی علیه السلام تجاوز کردند، و یگانه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آن همه عظمت مقام به آن وضع دلخراش آزدند؛ در این موقع که قدرت گروه حاکم بر مردم به مراتب بیشتر بود و موضع سیاسی حزب حق و پیروان اسلام راستین به واسطه شهادت حضرت زهراء علیها السلام سخت ضعیف شده بود، کسی جرئت اعتراض و پرسش و سؤال نداشت، و یا سؤال و اعتراض را

بی‌نتیجه می‌دانستند و سوء جریان به وضوحی که داشت،  
وا گذاشته شد و این پرده دوّم به نمایش گذاشته شد.

تا موقعی که عمر از «ابولؤلؤ» ضربت خورد،<sup>۱</sup> استضعاف‌گران که  
بر وضع سیاسی و جریان امور مستولی بودند، پرده دیگری را به  
نمایش گذاردند و نظام و رژیم دیگر عرضه شد.

در این موقعیت هم معلوم بود که اگر عمر بدون مداخله در  
وضع آینده بمرسد، گروه او از صحنه سیاست و حکومت کنار  
خواهند رفت و زمامداری علی علیه السلام یک امر حتمی و مسلم بود که  
به‌طور قطع، اگر سلطه‌گرانی که حاضر نبودند به‌هیچ‌وجه دست از  
ریاست بردارند، دست به این بازی جدید نزده بودند، تاریخ اسلام  
این‌چنین که اکنون هست، نبود؛ نه جنگ جمل و نه جنگ صفین  
و نه جنگ نهروان، و نه انقلاب و شورش علیه عثمان، و نه سلطه  
بنی‌امیه واقع می‌شد و این جریان فتنه‌ساز وصیت عمر، پس از  
انحراف اصل حکومت و روی کار آمدن ابوبکر، سرآغاز حوادث  
خونین و خطرناکی شد که در جهان اسلام روی داد.

حتّی سیّد قطب اظهار تأسف می‌کند به اینکه: از بدبختی  
مسلمان‌ها بود که پس از کشته‌شدن عمر باز هم علی علیه السلام کنار ماند

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۶۴.



و عثمان روی کار آمد؛<sup>۱</sup> اما نمی‌گوید: این بدبختی را چه کسی برای مسلمان‌ها فراهم کرد؟!

عمر وقتی احساس کرد که روزش به سر آمده و باید از حکومت و ریاست مفارقت نماید، شخصاً یا با مشورت با همفکران خود (چون افکار را برای قبول تعیین هرکسی که غیر از علی علیه السلام باشد، آماده نمی‌دید) طرح سوّمی را پیشنهاد نمود و حکومت را به شورای شش نفری واگذار کرد و برنامه کار را آن‌چنان معین نمود که علی علیه السلام در آن انتخاب نشود.<sup>۲</sup>

در اینجا نیز، پرسش‌های فراوان از جمله پرسش‌های زیر بی‌جواب می‌باشد:

۱- عمر با چه اختیار شرعی، این شورا را ترتیب داد و مسلمانان را از اینکه خودشان در امور خود، به‌خصوص پس از مرگ او نظر دهند، ممنوع کرد؟!

۲- باز هم سؤال می‌شود: اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون تعیین جانشین رحلت کرد و امت را به حال خود گذاشت، چرا عمر و ابوبکر به آن حضرت تأسی نکردند؟!

---

۱. سید قطب، العدالة الاجتماعية فی الاسلام، ص ۱۵۴.

۲. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۹۲ - ۲۹۴؛ ابن اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۸.

۳ - اعتبار اکثریت این شورای شش نفری چه وجه شرعی داشت؟!  
 ۴ - چرا اگر در این شورا سه نفر به یک نفر رأی دادند و سه نفر به شخص دیگر، رأی آن سه نفری که عبدالرحمن بن عوف خویشاوند نزدیک عثمان در آنها باشد، معتبر گردید؟! و این چه وجه شرعی داشت؟!

۵ - چرا مثل عباس عموی پیغمبر ﷺ و فرزندش عبدالله بن عباس در این شورا منظور نشدند؟!

۶ - چرا دو سید جوانان اهل بهشت، حسنین علیهما السلام با آن عظمت و مقام در این شورا شرکت داده نشدند؟!

۷ - جریان امور نشان می‌دهد که این سیاستمداران جاه‌طلب، علاوه بر آنکه نظام الهی امامت را کنار گذاردند، برای مردم و امت نیز حقی و اختیاری قائل نبودند و در آنچه که با سیاست شخصی حکومتی آنها مخالف داشت، در کمال استبداد و استعلا عمل می‌کردند و تابع نظام جنگل بودند و لذا هر کدام در مسئله مهمی مثل رهبری و مدیریت جامعه، رویه‌ای غیر از دیگری داشت؟!

۸ - پس از این سؤالات، چرا عبدالرحمن بن عوف در مقام بیعت با علی علیه السلام یا عثمان، بدعت دیگری آورد و متابعت از «سیره شیخین» را نیز شرط بیعت خود کرد؟! در نتیجه علی علیه السلام که مرد

حقّ بود و به تحریف اسلام تن در نمی‌داد، آن شرط را ردّ کرد و عثمان پذیرفت. و در اینجا کسی نگفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» کتاب خدا ما را بس است و سیره شیخین چیست؟! آیا این نیرنگ عبدالرحمن غیر از یک عوام‌فریبی مزورانه نبود که چون می‌خواست علی علیه السلام را کنار بگذارد و عثمان را بیاورد و می‌دانست که علی علیه السلام هرگز به شرط متابعت از شیخین که خلاف «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» است، راضی نمی‌شود. این پیشنهاد را ضمیمه کرد و ردّ آن را از جانب علی علیه السلام و قبول آن را از جانب عثمان بهانه کرده و با عثمان بیعت نمود.

و چنان‌که همه مسلمین دیدند، عثمان نه به کتاب خدا و نه به سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد، و نه به سیره شیخین. خودش هم می‌دانست که عبدالرحمن این شرط را برای عوام‌فریبی اضافه کرده و گرنه خود عبدالرحمن هم مثل عثمان و عمّال خیانت‌کارش که حتّی با حال مستی به جماعت مسلمانان امامت می‌کردند و اسلام را مسخره می‌نمودند و با بیت‌المال مسلمین و حقوق ضعیف‌های آن چگونه برخورد کردند که مسلمانان راستین، برانداختن آن نظام شوم ظلم و فساد را واجب و تکلیف شرعی خود دیدند و فرصت اینکه پرده چهارمی را به نمایش بگذارند،

به آنها ندادند و همان‌طور که در هنگام مرگ ابوبکر و عمر هم پیش‌بینی می‌شد، مردم بالطَّبع به‌سوی علی علیه السلام رفتند و آن‌چنان در بیعت با آن حضرت فشار آورده و به یکدیگر سبقت می‌جستند، که فرمود:

«حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَشَقَّ عِظْفَايَ»<sup>۱</sup>؛

«به‌طوری‌که از ازدحام ایشان، حسن و حسین

زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای

من پاره شد».

آری بیست‌وپنج سال دوری از رهبری آگاه و عادل و عالم و الهی، بیست‌وپنج سال استیلا و استعلای گروهی جاهل و نادان و بی‌اطلاع از معارف و حقایق اسلام، سال‌ها تسلط بنی‌امیه و ظلم و ستم عمال عثمان، مردم را به ستوه آورده بود و در انتظار چنین روزی بودند که حکومت در کف با کفایت مردی الهی قرار گیرد که از او باسابقه‌تر در اسلام و همگام و همکارتر با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و شناسنده‌تر به ارشادات و توجیهات و تعلیمات اسلام نبود؛ لذا شور و هیجان و ابراز احساسات فوق‌العاده شد و همه به آینده امیدوار شدند و طلیعه تاریخی را که متناسب دعوت اسلام باشد، به چشم می‌دیدند.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۶)؛ مفید‌الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۹؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۴۹.

اما متأسفانه همان‌ها که در اثر انتخاب در شورای شش نفری در مقابل علی علیه السلام گذارده شدند، به طمع سیاست افتادند و همان جاه‌طلبان و همان‌هایی که پول‌های زرد و سفید بیت‌المال، ایمانشان را بر باد داده بود و همان‌هایی که کینه‌هایی را - با پیغمبر صلی الله علیه و آله از بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و مواقف داشتند - در دل نگاه داشته و در این مدّت بیست‌وپنج سال با رژیم‌هایی که مسلط بودند، همکاری داشتند و پیمان‌هایی که با روی کار آمدن علی علیه السلام، امتیازات بیجا و استفاده‌های کلان و مقاماتی را که داشتند، در خطر می‌دیدند و می‌دانستند که وضع به کلی دگرگون می‌شود و انقلاب اسلام از نو ادامه می‌یابد، سخت به هراس افتادند و به مخالفت با امام حقّ و خلیفه حقیقی پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی برخاستند و با بنی‌امیه و کلیه کسانی که به واسطه سوء رفتار و خیانت و فساد نمی‌توانستند در نظام اسلامی جایی داشته باشند، متحد شدند و جنگ جمل و صفین و نهروان را برپا کردند و علی علیه السلام را گرفتار نابسامانی‌های داخلی و درگیری با آشوب‌ها و فتنه‌ها نمودند.

هرچند در همان مدّت کوتاه زمامداری علی علیه السلام چهره دل‌آرا و آفتاب عالم‌تاب اسلام که در زیر پرده‌های جهالت‌ها و تعصّب‌ها

و نفاق‌های منافقین و جاه‌پرستی‌ها پنهان شده بود، آشکار شد؛ اما دریغا که در اثر آن دسیسه‌ها و تحریکات و جهالت، بسیاری به حقایق امور و سیر اوضاع و عللی که - در اینجا مجال بیانش نیست - پس از شهادت امام علی علیه السلام امکان عادی تعقیب اقدامات و برنامه‌های آن حضرت نبود و به‌زودی با تسلط معاویه، خورشید جهان‌آرای اسلام در پشت ابرهای حيله و مکر و شیطنت معاویه قرار گرفت، دوره‌ای تاریک و ظلمانی، اما ممتد و طولانی آغاز شد که شرح مظالم زمامداران و فسادها و خیانت‌های آنها را در تواریخ باید مطالعه کرد.

خلفایی به اصطلاح روی کار آمدند که قرآن را به تیر می‌زدند<sup>۱</sup> و کنیز خود را با حال جنابت برای امامت بر جماعت به مسجد می‌فرستادند.<sup>۲</sup> کدام بانصاف است که بتواند این نوع حکومت‌ها را اسلامی بداند؟! کدام غیرتمند است که حکومت ولید و عبدالملک و سایر طاغوت‌های بنی‌امیه را شرعی بخواند؟! کدام شرافتمند است که حکومت هارون و منصور و خلفای عثمانی و سلاطین ستمکار این چهارده قرن را واجب‌الاطاعه بداند؟!

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۶؛ سید مرتضی، امالی، ج ۱، ص ۹۰؛ مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۲۸۱.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۱۶۰؛ دیاربکری، تاریخ‌الخمیس، ج ۲، ص ۳۲۰.

ما متأسفیم که آنان این حکومت‌ها را در طول تاریخ، اسلامی می‌دانند و امروز هم به کاخ‌ها و آثار ستمگرانه و مراکز عیاشی و فساد و فحشای آنها افتخار می‌کنند، اسلام را نشناخته‌اند و رسالت اسلام را در برانداختن این‌گونه نظام‌ها درک نکرده‌اند.

ما متأسفیم اینان پس از چهارده قرن هنوز هم نتوانسته‌اند نظامی را به‌عنوان نظام اسلامی معرفی کنند، و پا به پای اوضاع و جریان‌ها حرکت کرده‌اند و به‌جای اینکه معرف نظام اسلام باشند، توجیه‌گر نظام‌هایی که مسلط می‌شده و می‌شوند هستند؛ یعنی اوّل نظام و سلطه برقرار می‌شود بعد زمان توجیه و تصویب این جیره‌خواران باز می‌گردد و اکنون وضع به‌جایی رسیده که جهان اسلام تجزیه کامل یافته، با رژیم‌های مختلف غیراسلامی که یا زیر سلطه شرق ملحد و ضد شرف انسانیت و یا سلطه غرب جنایت‌کار استثمارگر قرار دارند.

حدود پنجاه حکومت ضعیف و معارض یکدیگر را بر جهان اسلام تحمیل کرده‌اند، و کسی نیست بپرسد پس امت واحد و حکومت واحد اسلامی کجاست؟ و کدام یک از این حکومت‌ها شرعی و واجب‌الاطاعه است؟ و این وضع مسخره‌ای که این سران وابسته به شرق و غرب و به اصطلاح مترقی و مرتجع، در

جهان اسلام پدید آورده‌اند، چه اصالت و چه هویتی غیر از دشمنی با اسلام و ضربه‌زدن به احکام اسلام و شرافت مسلمین دارند؟!

باتوجه به مطالبی که گفته شد، هرچند در نهایت اختصار بود لیکن معلوم می‌شود که شکل مدیریت و اداره جامعه به صورت‌هایی که در جوامع مسلمین جلو آمد و حکومت‌هایی مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس و آل عثمان و سلسله‌های دیگر را توجیه می‌نمود، اسلامی و شرعی نیست و بین آنها و اسلام رابطه ضدیت از رابطه هماهنگی بیشتر است، چنان‌که معلوم شد، نظامات کنونی دنیا نیز که بر اساس به‌اصطلاح نگرش علمی و جدایی سیاست از دین است و بعضی مسلمانان جاهل و مقلد بیگانه آنها را مترقی می‌گویند، در واقع آنها مخالف اسلام هستند و مسلمان نباید آنها را بپذیرد.

و این نکته نیز معلوم شد که شخصیت اسلامی یک جامعه وقتی کامل می‌شود که در همه چیز راهنمایش اسلام باشد و اگر جامعه در سیاست و اداره و امور جمعی و کشوری اسلامی نباشد، هرچند در اخلاقیات و عبادات و معاشرت‌ها و امور تعاونی و همکاری‌های اجتماعی و نکاح و طلاق و مراسم اموات و این‌گونه امور، از دستورات اسلام پیروی نمایند، مادامی که کل



جامعه به واسطه نظام اسلامی و حکومت شرعی حرکت اسلامی نداشته باشد، آن جامعه شخصیت اسلامی ندارد، هر چند افراد جامعه هریک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی خود را حفظ نمایند.

بنا بر تمام مطالب گذشته، به این حقیقت می‌رسیم که یگانه نظام الهی که باید همه در آن نظام باشند، برحسب قرآن و احادیث شریفه و آزمایش و تجربه و هدایت عقل، نظام امامت است که تحت رعایت و عنایت خاصه الهی و مددهای متواتر و متوالی غیبی است، چنان‌که در قرآن می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾<sup>۱</sup>

«و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند، و هر کار نیکو، به‌خصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند».

نظام‌های دیگر؛ چه نظام‌هایی که در گذشته بوده و چه نظام‌های کنونی کمونیستی و شرقی یا سرمایه‌داری و غربی

هیچ کدام برآورنده خواسته‌های حقیقی انسان نیستند، سیر او را به سوی خدای متعال تضمین نمی‌نمایند و با استضعاف و استعلا و استکبارستیزی معارضه ندارند، که نمونه آنها همان استکبار ددمنشانه شرق و غرب و روش آمریکا است که اگر انسان بخواهد مفسد این نظامات را برشمارد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

دوران بردگی، دوران بی‌اعتنایی به حقوق بشر، دوران حرمسراها، دوران خرید و فروش زن‌ها، دوران کشورگشایی‌ها و تسخیرکردن و یا خراب‌کردن این شهر و آن شهر و قتل‌عام‌نمودن، دوران عیاشی‌ها و هرزگی‌ها و بی‌رحمی‌ها، همه‌وهمه در این رژیم‌ها به صورت نو و به قول خودشان مترقی، متبلور است.

واقعاً انسان نمی‌تواند توخّش دنیاپرستان کنونی که آسایش و امنیت را از بشر سلب کرده‌اند، و هزارها میلیون دسترنج ضعفا را در خرج تسلیحات گذارده‌اند، شرح دهد.

به‌عکس، نظام امامت تبلور عدل الهی و حکومت حقّ در جهان است؛ نمونه اکمل آن زندگی ساده و متواضع پیغمبر ﷺ است؛

چنان‌که علی علیه السلام در **نهج البلاغه**، گوشه ای از آن را شرح می‌دهد، و به همه مسئولین امور و صاحبان مقامات اخطار می‌کند.

نظامات دیگر حتی اگر - در صورت و عنوان هم - حکومت مردم بر مردم باشد، علاوه بر آنکه حصول نمی‌یابد، اصولاً اطمینان‌بخش نیستند. جهان‌بینی مادی هرگز آسایش‌بخش نیست و آرامش قلب نمی‌دهد؛ بلکه به‌عکس تزلزل را بیشتر و بیشتر می‌نماید و انسان را در خوف و وحشت زوال آنچه دارد و احتمال خطراتی که او را تهدید می‌نماید غرق می‌سازد.

نظام امامت بر پایه جهان‌بینی اسلامی و حکومت الهی است، و بر این پایه خود را به‌طور معقول توجیه می‌کند و دیگران را هم ملزم به قبول آن می‌داند.

این نظام به همه می‌گوید: همه بنده خدا هستیم و باید تابع فرمان و نظام او باشیم و حکم او را اطاعت کنیم و اصولاً حکومت در این نظام هدف نیست؛ بلکه وسیله است و تحمل مسئولیت بسیار سنگین که هیچ‌کس به‌عنوان اینکه آن را وسیله امرار معاش یا اشغال مقام یا تبلیغ به نفع خود و تحویل گرفتن حمد و ثنا و مدح و تملق سازد، نباید دنبال آن برود. تکلیفی بزرگ است که هرکس به آن مکلف شد، باید به تکلیف شرعی

خود عمل کند و امانتی بس گران بهاست که به دست هرکسی سپرده شود، باید در حفظ و نگهداری آن، تمام قدرت خود را صرف نماید؛ آنها که به مقام و امارت و حکومت به نظر استقلالی نگاه می نمایند و با آن برتری می جویند، حتماً شایستگی آن مقام را ندارند:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ

عُلُوقًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

«ما این خانه آخرت (بهشت ابدی) را برای

آنانکه در زمین اراده علوّ و فساد و سرکشی

ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت

خاصّ پرهیزکاران است».

اینک سخن را در مسئله شناخت نیاز جامعه به مدیر و مرکز و شکل مدیریت و شناخت آن در نظام اسلام در اینجا پایان می دهیم و در ادامه بحث امامت به تحلیل و بررسی امر دوّم - شناخت مفهوم امامت - می پردازیم.



## شناخت مفهوم امامت

در بحث گذشته و بررسی نیاز جامعه به مدیریت و نظام اسلامی آن به این نتیجه رسیدیم: یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکانی اختصاص ندارد، نظام امامت است که مثل کلّ اسلام که دین جهانی و ابدی است، نظام جهانی و جاودانی اسلام است.

در این بحث، مقصود شناخت مفهوم امامت است که چون پیرامون مفهوم لغوی و اصطلاحی آن در رساله‌ای جداگانه و در ضمن رساله‌های دیگر، بر اساس آنچه از آیات قرآن و احادیث استفاده می‌شود، توضیح داده‌ایم، در اینجا فقط به مفهوم اصطلاحی آن، که علمای علم کلام و اعتقادات فرموده‌اند، اکتفا می‌کنیم.

یکی از تعریفاتى که دانشمندان و صاحب‌نظران و محققان علم کلام<sup>۱</sup> از امامت فرموده‌اند، این است که: «امامت، ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم است به نیابت از پیغمبر ﷺ».<sup>۲</sup>

۱. مفید، النکت الاعتقادیه، ص ۳۹؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۲؛ استرآبادی، البراهین القاطعه، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲. علامه حلی در *باب الحادی عشر* (بحث امامت) می‌فرماید: *الإمامة رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي* (ص ۳۹). و فاضل مقداد در *الوامع الالهيه* بحث امامت (ص ۳۱۹) فرموده است: *رئاسة عامة في الدين والدنيا لشخص إنساني خلافة عن النبي*.

البته این دو تعریف - خصوصاً تعریف دوم - ممکن است بنا به مذهب عامه نیز قابل توجیه باشد که بگویند: در خلافت شرط نیست شخصی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده است برگزیده شده باشد؛ بلکه خلافت جانشینی است و همین قدر که شخصی به جای دیگری بنشیند، خلیفه و جانشین او خواهد بود. بنابراین بگویند: در خلافت از نبی لازم نیست که خود پیغمبر کسی را جانشین خود قرار دهد؛ بلکه دیگران هم اگر کسی را به جانشینی او منصوب کردند یا شخصی به قهر و غلبه به جای او نشست جانشین و خلیفه او خواهد بود.

اگر عامه (اهل سنت) چنین بگویند، جوابش این است که: این یک معنای خلاف ظاهری است که عرف پسند نیست. در نیابت و خلافت صریح لفظ است و به فرض اینکه لغت خلیفه و نایب هم بر کسی که به جای غیر و به نیابت غیر، متصدی کار او شده باشد؛ ولی از جانب او خلیفه و نایب نشده باشد، اطلاق شود. امامت و ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم منصبی است الهی و باید صاحب آن از سوی خدا منصوب و برگزیده شود و از این تعریف که به واسطه نبی و نص او می‌باشد، با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است و مثل دو تعریف دیگر، تعریف به اعم نمی‌باشد، هر چند به نظر ما در آن دو تعریف نیز همین واقعیت مراد است و عرفاً و لغتاً تعریف به اعم نیست.

این تعریف، اگرچه به دلالت مطابقی شامل تمام ابعاد امامت نمی‌شود و از شناساندن سایر ابعاد متعالی آن، غیر از ریاست بر امور دین و دنیای جامعه، به‌خصوص بنا بر دلالت مطابقی و تضمینی قاصر است؛ اما به این جهت، به آنچه که مسئله امامت را مسئله‌ای بحث‌انگیز و سیاسی و مورد ردّ و قبول قرار داده و موجب شده است که سیاستمداران و زمامداران غاصب با آن در ستیز باشند و آن را نفی نمایند، یا آن را قبول کرده و از آن سوءاستفاده نمایند، مفهوم همین تعریف است.

لذا شیعیان که امامت را به نصّ پیغمبر ﷺ می‌دانند، این تعریف را گرچه گویای تمام شئون ائمه اثنی عشری و ولایت و امامت آنها (که در احادیث صحیح شرح داده شده) نمی‌باشد؛ اما می‌پذیرند؛ زیرا نظر و عقیده آنها را در یکی از نقاط مهمّ و عمده امامت، که ریاست و زعامت بر امور دین و دنیای مردم است و متبادر از آیات و اخبار ولایت است، روشن می‌سازد.

در اینجا تمام مطلب در این است که امامت و ولایت به نصّ و نصب پیغمبر ﷺ از جانب خدا صورت می‌پذیرد و با ولایت مطلقه - که روح مذهب شیعه است - ارتباط دارد و عقیده به آن، عقیده توحید و تنزه خدا را از شریک‌داشتن در تمام شئون الوهیت و ربوبیت کامل می‌گرداند، یا اینکه بدون نصّ پیغمبر

و انشای ولایت از جانب خدا، مردم می‌توانند خود، صاحب این ریاست عامّه و ولایت بر امور دین و دنیا را تعیین کنند؛ که لازم این حرف اگر شرک و نفی ولایت خدا بر این امر نباشد لااقلّ مداخله در شأنی از شئون مطلقه الهیه بدون اذن او می‌باشد و این تعریف با قید «به‌واسطه نبی» که همان نصّ و نصب نبی را می‌رساند، بیان‌کننده مذهب شیعه در امامت است، چنان‌که بدون مثل این قید و اکتفا به «ریاست عامّه بر امور دین و دنیا» بیان مذهب دیگران است؛ لذا در مقام تعریف امامت ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام این تعریف کافی است و نقطه نظر شیعه را در جهتی که عمده اختلاف بین فریقین به آن منتهی می‌شود و در کمال عقیده به توحید دخالت دارد، روشن می‌نماید و غرض از تعریف هم همین است.

باین‌حال، ناگفته نماند: در تعریف امامت، اگر بخواهیم آن را به معنای وسیعی که شامل امامت انبیا هم می‌شود، تعریف کنیم، باید قید «به‌واسطه نبی» به جمله‌ای که مناسب برای معنا باشد، اصلاح شود؛ زیرا امام همان‌طور که امکان دارد غیر پیغمبر باشد مثل ائمه طاهرین علیهم‌السلام که مقام پیغمبری نداشتند ممکن است پیغمبر باشد، چنان‌که در قرآن حضرت ابراهیم علیه‌السلام<sup>۱</sup> و جمعی دیگر از پیامبران



امام خوانده شده‌اند و ظاهر این است که اعطای مقام امامت به پیغمبر بلندپایه‌ای مثل حضرت خلیل‌الرّحمان علیه السلام پس از نبوت و رسیدن او به مقام خَلْت بوده است، و چنان‌که در مورد حضرت داوود علیه السلام می‌فرماید:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

فَأَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾؛<sup>۱</sup>

«ای داوود همانا ما تو را در زمین مقام خلافت

دادیم، پس در بین مردم به حقّ حکم کن».

که ظاهر آن انشا است نه اخبار.

از سوی دیگر، ممکن است شخصی پیغمبر باشد و این ریاست را نداشته باشد، مثل بعضی از انبیای بنی‌اسرائیل. بنابراین قید «به‌واسطه پیغمبر» لزومی ندارد هرچند در مورد امامت غیر انبیا - چنان‌که خواهیم گفت - به تنصیص و معرفی نبیّ می‌باشد و امام نیز تابع شرع نبیّ است و پیغمبری که امام تابع اوست، صاحب مقام امامت نیز می‌باشد.

اما معنا «به‌واسطه نبیّ» این نیست که امامت و ولایت امام، جعل و نصب مستقلّ از جانب خداوند ندارد؛ بلکه برحسب آیات و احادیث، امامت امام مثل امامت نبیّ مستقلّاً از جانب خدا

محوّل می‌باشد، همان‌طور که ولایت پدر و جدّ پدری نیز جعل و انشای مستقلّ دارد و از جانب خداست، با این تفاوت که امامت پیغمبر به خودش وحی می‌شود؛ امّا امامت امام به پیغمبر وحی می‌شود و پیغمبر مأمور به ابلاغ است چنان‌که از آیاتی مثل آیات ذیل استفاده می‌شود:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ...﴾<sup>۱</sup>

«ای پیغمبر، آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن...».

و ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾<sup>۲</sup>؛

«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم...».

و ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾<sup>۳</sup>؛

«همانا ولیّ امر شما تنها خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌باشند...».

بنا بر آنچه گفته شد، امامت در این معنای اعم، ریاست کلیه بر امور دین و دنیای مردم است به انشای الهی و اعتبار شرعی که به

۱. مائده، ۶۷.

۲. مائده، ۳.

۳. مائده، ۵۵.

پیغمبر وحی می‌شود و برحسب آیات و روایات، پیغمبر و امام در انتخاب خلیفه و جانشین و امام بعد از خود مستقل نیستند و اختیار ندارند، چنان‌که در تفسیر:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾؛<sup>۱</sup>

«تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد».

روایتی است در کتاب‌های شیعه و سنی که: وقتی مراسم نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و خلافت در غدیر خم برگزار شد، حارث بن نعمان فهری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به ما امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو بدهیم، شنیدیم و اطاعت کردیم، امر کردی که نماز بخوانیم اطاعت کردیم، به واجبات و فرایض امر کردی اطاعت کردیم. به اینها اکتفا نکردی تا پسرعمویت را برگزیدی و بر ما ترجیح دادی! آیا این را از جانب خودت می‌گویی یا از جانب خدا؟

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! أَنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛

«سوگند به خدایی که غیر از او نیست، آنچه

گفتم و انجام دادم به امر خدا بود».

حارث برگشت و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا  
فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا  
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛

«خدایا اگر آنچه محمد می‌گوید حق است، بر ما  
از آسمان سنگ ببار یا عذاب دردناکی را بر ما  
بفرست.»

برحسب روایت، در همان زمان سنگی از آسمان بر سرش آمد  
و هلاک شد.<sup>۱</sup>

از مجموع آنچه در تعریف امامت بیان شد، مفهوم امامت به‌حسب  
اصطلاح و به‌حسب معنای اعم آن، که شامل امامت انبیا است، شناخته  
شد و دانسته شد؛ نقطه مهم و حساسی که از جهت کبری و صغری  
و کلی و مصداق مورد نظر و معرکه آرا و اختلاف انظار بوده است،  
همان مفهوم اصطلاحی آن است و لذا با شناخت این مفهوم در مسئله  
امامت، مهمترین موضوع مورد بحث و نقطه امتیاز فرقه محقه امامیه از  
طوایف دیگر مسلمین معلوم می‌شود، و خلاصه آن این است که:

---

۱. ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۱۰، ص ۳۵؛ حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۳۸۱ -  
۳۸۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۳۰؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۱۹، ص ۴۰۲ -  
۴۰۳؛ فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج ۲، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.

مدیریت اسلامی و امامت و ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم به اصطفای و انتصاب خداست که به وسیله پیغمبر و نص او اعلام و ابلاغ می‌شود و روش‌های دیگر در مدیریت و نظام و اداره به شکل‌هایی که در بین مسلمین پس از رحلت پیغمبر ﷺ جلو آمد و به شکل‌های گوناگونی که در جهان معاصر وجود دارد، شرعی نمی‌باشد.



### شرایط و اوصاف امام

شکّی نیست که در عهده‌داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری قابلیت و صلاحیت مناسب آن لازم است، و حداقل در ارجاع هر عمل به هرکس سه شرط باید رعایت شود: **نخست اینکه:** آن‌کس در آن کار عالم و آگاه باشد. **دوم اینکه:** مورد وثوق و اعتماد باشد که کار را به درستی انجام می‌دهد و خیانت نمی‌نماید.

**سوم اینکه:** قوّت و نیروی انجام آن کار را داشته باشد، چنان‌که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ  
وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>

«ای مردم سزاوارتر به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن و داناترین آنان است در آن، به امر و احکام خداوند.»

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳ (ج ۲، ص ۸۶): مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۴۹.

به تقدیم میم بر هاء؛ «أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ» و یا به تقدیم میم بر لام «أَعْمَلُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»، به هر حال باید هم اعلم و هم اعمل و هم اقوی باشد. البته رعایت مراتب علم و امانت و قدرت بر انجام عمل به حسب کار و مقامی که واگذار می شود، متفاوت بوده و یکسان نمی باشد، مثلاً در امور غیرمهمّ به مجرد وثوق و اعتماد و اطلاع و آشنایی متعارف اکتفا می شود، و در امور مهمتر عدالت و کفایت کامل علمی و عملی را شرط می نمایند و فطرت بشر هم با همین موافق است و همه آن را عملاً قبول دارند و در نظام ها کم و بیش پذیرفته شده است. لذا در مقام به کار گماردن افراد در سوابق و گذشته های آنها نیز تحقیق می نمایند، مبدا سابقه سوئی داشته باشند که هم اعتماد به آنها را ضعیف می نماید، و هم زمینه پذیرش و قبول آنها را در جامعه از بین می برد.

در امری مثل امر امامت که رهبری در کلّ امور دین و دنیای جامعه است، شرایط باید متکامل تر و صلاحیت باید از هر جهت حاصل باشد. امام که به طور مطلق واجب الاطاعه است، باید معصوم باشد و چنان باشد که دواعی الهی از همه سو در همه چیز عامل حرکت او باشد.

همچنین امام که رهبر کلّ و حجّت بر کلّ است، باید اعلم و افضل از همه باشد و از آنچه موجب منافرت طبع انسانی

و حقارت شخص در نفوس سالمه باشد، و خلاصه از جمیع سوابق سوء و معایب و نواقص خَلْقی و خُلُقی منزّه باشد. این حکم بدیهی و فطری است که معلّم از متعلّم و استاد از شاگرد و راهنما از رهجو و مقتدا از مقتدی و مربّی از مربّی (تربیت‌شونده) اعلم و اکمل باشد و نباید غیرافضل مطاع افضل و عالم مطیع جاهل باشد، چنان‌که در قرآن می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۱</sup>

«آیا آن‌که خلق را به راه حقّ رهبری می‌کند، سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمی‌کند مگر آنکه خود هدایت شود؟! شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید.»

و همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ... \* وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ﴾<sup>۲</sup>

«هرگز کور و بینا مساوی نیست... و سایه و آفتاب یکسان نیست.»

۱. یونس، ۳۵.

۲. فاطر، ۱۹ - ۲۱.



﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ

لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

«بگو (ای پیامبر) آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند یکسانند؟».

و همان‌طور که پیش از این به آن اشاره کردیم، از آیاتی مثل:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً﴾<sup>۲</sup>

و ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۳</sup>

و ﴿لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۴</sup>

کاملاً استفاده می‌شود که:

اولاً: از لحاظ اینکه امامت به جعل خداست، و خداوند عالم به تمام احوال و سوابق بندگان است و کارهایش مطابق حکمت و لطف است، شخصی را به امامت منصوب می‌نماید که صلاحیتش از همه جهات و ملاحظات مشخص و محرز باشد.

و ثانیاً: چون عهد خداست، به ظالم و ستمگر داده نخواهد شد هرچند بالفعل ظالم نباشد؛ زیرا از حکمت خدای حکیم و لطف

---

۱. زمر، ۹.

۲. ص، ۲۶.

۳. بقره، ۱۲۴.

۴. بقره، ۱۲۴.

او دور است که عهد خود را به کسی عطا کند که روزگاری پرستش بت و عبادت شیطان کرده و در تاریکی جهل و دوری از حقّ به سر برده باشد.



### برنامه نصب و تعیین امام

از مطالب گذشته معلوم شد که برحسب دلایل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام حقّ الهی است که دیگران حتّی شخص رسول خدا ﷺ را در آن مداخله اساسی نیست، و فرق جوهری نظام امامت با سایر نظام‌ها در همین است که این نظام، نظامی است الهی، و به تعیین و نصب از جانب خدا می‌باشد، و عهد خداست و عقلاً و نقلاً باید از سوی خدا باشد.

اما عقل: برای اینکه مسئله امامت از اهمّ مسائل مربوط به کمال بشر است، و خداوندی که نسبت به بندگان خود این همه لطف و عنایت فرموده است، چگونه آنها را در چنین امر مهمّی یاری نمی‌فرماید و به خود وامی‌گذارد، باینکه مفسد بزرگی بر ترک آن مترتب است.

اوصاف کامله و اسماء الحسنای الهی مثل ربّ العالمین و لطیف و منعم و حکیم و علیم و رحمان و رحیم و مفضل و رؤوف و محسن همه دلالت دارند بر اینکه این عنایت از جانب حقّ تعالی انجام شده است و مفهوم این اسمای حسنی و صفات علیا مطلق است و محصور در جهات تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام صفات کمالیه و جمالیه ذاتیه و فعلیه برای خدا منافات دارد.

و همان‌طور که «بعث رسل» و «انزال کتب» برحسب حکمت الهیه واجب است، «نصب امام و تعیین او» نیز لازم است. از جمله ادله این است که برحسب آنچه گذشت و دلایل دیگر که در کتاب‌های کلام ذکر شده است، امام باید معصوم و در سایر صفات کمال، سرآمد و اکمل از تمام افراد بشر باشد و بر این جهات به‌خصوص عصمت که از امور نهانی و پنهانی است، غیر از خدا و کسانی که با عالم غیب ارتباط دارند کسی آگاه نیست؛ لذا باید نصب امام از جانب خدا باشد.

و اما نقل: از آیات قرآن و احادیث شریفه استفاده می‌شود که نصب امام از شئون الهی می‌باشد و از جمله آیاتی که دلالت بر هدایت الهی و عمومیت و کمال آن دارند و به طلب هدایت از خدا و استمرار و عدم انقطاع آن در تمام ازمنه ارشاد و تأکید می‌نمایند، استفاده می‌شود که: صفت «هادویت» الهی اقتضا دارد که بندگان را به سوی امام، آن‌گویی کامل و جلوه اسم «الهادی» و «الولی» و «الحاکم» هدایت فرماید.

بدیهی است صفت «هادویت تکوینی» و تشریحیه الهی، مثل تمام صفات ذاتیه و فعلیه الهی در نهایت کمال است و در آنها هیچ‌گونه نقصی فرض نمی‌شود و در مبدأ فیاض علی‌الاطلاق هیچ‌گونه بخل و امساک فیض نیست؛ بنابراین کمال فیاضیت و هادویت او اقتضا دارد که هم بندگان را به سوی امام هدایت کند و هم به وسیله امام آنها را مسئول هدایت‌های دیگر فرماید، چنان‌که قبلاً هم اشاره شد.

نابغه عالم علوم معقول و منقول، علامه حلی رحمته‌الله در کتاب *الفین* هزار دلیل بر لزوم نصب امام بر خدا و اینکه شأنی از شئون الوهیت است، بیان فرموده است که اهل نظر و مطالعه می‌توانند برای اینکه از استحکام مذهب تشیع و نظام امامت آگاه شوند،

مستقیماً به آن کتاب که مکرراً طبع شده و به کتاب‌های دیگر مثل **شافی** سید عظیم‌الشان مفخر علمای اسلام سید مرتضی و به کتاب **تلخیص‌الشافی**<sup>۱</sup> مراجعه نمایند.

و از جمله مباحثات ظریفی که در این موضوع واقع شده، مباحثه معروفی است که بین هشام بن حکم<sup>۲</sup> و عمرو بن عبید بصری<sup>۳</sup> واقع شد. در این مباحثه هشام با بیانی رسا و پرسش‌هایی لطیف، عالم صغیر یعنی وجود انسان و اعضای او را مورد سؤال و بررسی قرار داد و پس از پرسش از فایده چشم و گوش و دست، از مرکز تعقل و فرماندهی بدن سؤال کرد.

عمرو بن عبید گفت: قلب؛ یعنی خداوند متعال عقل را مرکز و رئیس و صاحب‌اختیار و مدیر و مدبر وجود انسان قرار داده که تمام حرکات و فعالیت‌ها و کارهای اعضا به امر و فرمان او و تحت اداره اوست و بر همه سلطنت و حکومت دارد.

۱. ر.ک: طوسی، تخلص‌الشافی.

۲. از اصحاب معروف حضرت امام صادق و حضرت امام کاظم علیهما السلام بوده است که وفاتش برحسب نقل بعضی در سال ۱۹۹ هجری اتفاق افتاده و شرح حالش در کتاب‌های رجال مفصلاً ذکر شده است.

۳. از علمای مشهور اهل سنت است که به سال ۱۴۴ هجری درگذشته است. شرح حالش را در کتاب‌های رجال و تراجم مثل **تهذیب‌التهدیب** ابن حجر عسقلانی (ج ۸، ص ۶۲ - ۶۵) و **الجرح و التعديل** رازی (ج ۶، ص ۲۴۶ - ۲۴۷) و **وفیات‌الاعیان** (ج ۳، ص ۴۶۰ - ۴۶۳) ابن خلکان ببینید.

هشام گفت: در صورتی که خدا برای این بدن کوچک تو رئیس و مدبّر و صاحب اختیار قرار داده است که امور آنها مختل نشود و تحت انتظام باشد، چگونه برای این عالم کبیر، رئیس و مدیر و مدبری قرار نداده و امور آنها را مهمل گذارده است.

عمرو بن عبید از این بیانات لطیف و دقیق و شکل مباحثه که عقل سلیم هرکس به آن حکم می‌کند، دانست که این منطق، منطق محکم تشیع و شاگردان مکتب امام جعفر صادق علیه السلام است. طرف بحث خود را که هشام بود شناخت، و از او احترام لازم به عمل آورد.<sup>۱</sup>

---

۱. متن این بحث شیرین و منطقی را در کتاب *علل الشرائع* (صدوق، ج ۱، ص ۱۹۳ - ۱۹۵)، ملاحظه فرمایید. این مباحثه را هشام در محضر امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد و جمعی از علمای بزرگ اصحاب آن حضرت مثل حرمان بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم نیز حضور داشتند، و مخفی نماند احتجاجات ائمه علیهم السلام و اصحاب و شاگردان آن بزرگواران و علمای عالی قدر مانند شیخ مفید پیرامون امامت بسیار است. علاقه‌مندان می‌توانند این احتجاجات را در *بحار الانوار* و سایر کتاب‌های مربوط به این موضوع مطالعه نمایند. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹ - ۱۷۱؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۰۷ - ۲۰۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۸.



## وجوب اطاعت امام

در وجوب اطاعت امام و ولیّ امر اختلافی بین مسلمین نیست و عقلاً و شرعاً وجوب آن ثابت است.

اما از لحاظ عقل: همان‌طور که عقل «لامرکزی» را تقبیح می‌نماید و به لزوم زعامت و رهبری و مدیر حکم می‌نماید و بسیاری از امور مستحسن مثل امنیت و عدالت و نظم را متوقف بر وجود زعیم و مسئول تأمین آنها می‌داند، اطاعت از مدیر و ولیّ امر را نیز واجب می‌داند. و الاّ اگر اطاعت از او لازم نباشد، نقض غرض می‌شود و نتایج و فوایدی که از وجود مرکز و ولایت امور منظور است، حاصل نخواهد شد و همان‌طور که مدیریت و وجود رهبری، مقدمه تأمین و تحقّق اموری است که عقل و عقلا به ضرورت آنها حکم می‌نمایند، اطاعت از اولی‌الامر نیز مقدمه تمام این مقاصد عالیّه است؛ لذا عقلاً هیچ شکّی در وجوب این اطاعت



نیست و عقلاً کسی را که از اطاعت مدیر و مدبر صالح سر باز زند و تخلف نماید، توبیخ و سرزنش می‌نمایند و عمل او را غیر عقلایی می‌دانند.

### اما از لحاظ شرع:

اولاً: مسلم است که بسیاری از مقاصد شرعی و اهداف اسلامی بدون اطاعت از ولیّ امر محقق نخواهد شد و از باب مقدمه واجب و به اصطلاح «ما لا یتّم الواجب إلاّ به» واجب است، هر چند این وجوب عقلی باشد؛ اما چون ذی‌المقدمه شرعی است و شرع در وجوب عقلی مقدمه آن دخالت دارد؛ یعنی بدون وجوب شرعی ذی‌المقدمه، عقل حکم به وجوب مقدمه آن نخواهد نمود. و ثانیاً: دلیل واضح و صریح و محکم، آیه شریفه ذیل می‌باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول

و صاحبان امر از ایشان را اطاعت نمایید».

این آیه به صراحت، امر به اطاعت اولی‌الامر می‌نماید و اطاعت

اولی‌الامر را مقرون به اطاعت رسول خدا ﷺ نموده است که از

همین اقتران و عدم تکرار کلمه «اطیعوا» نسبت به اولی الامر معلوم می شود که اطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول خدا ﷺ به طور مطلق واجب است. و لذا از جهت اینکه امر به اطاعت اولی الامر مطلق است استفاده می شود که مراد از این اولی الامر، معصومین؛ یعنی ائمه اثنی عشره علیهم السلام می باشند، چنان که در روایات نیز وارد شده است که هنگام نزول این آیه کریمه، جابر خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد:

قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أَوْلُوا الْأَمْرَ  
الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؛  
شناختیم خدا را و فرستاده او را، پس کیستند  
اولی الامری که خداوند اطاعتشان را به اطاعت  
تو قرین کرده است؟.

حضرت در پاسخ فرمود:

«هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ  
بَعْدِي؛ أَوْلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ  
الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ،  
ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ  
بِالْبَاقِرِ وَسَتُدْرِكُهُ يَا جَابِرُ! فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ  
عَنِّي السَّلَامَ»؛

«ایشان جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من هستند؛ اول ایشان علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن حسین و سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و زود باشد که تو او را درک کنی، پس وقتی او را ملاقات کردی از من به او سلام برسان.»

پس از آن، رسول خدای ﷺ نام سایر ائمه را از امام جعفر صادق علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام بیان کرده، سپس از غیبت و مسائل دیگر مربوط به حضرت صاحب العصر علیه السلام به جابر خبر داد.<sup>۱</sup> بنابراین مراد از اولی الامر، ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند که اطاعتشان به طور مطلق بر همه واجب است و تفسیر اولوالامر در این آیه بر غیر ایشان (حتی فقها) تفسیر به رأی بوده و مورد تهدید می باشد، که:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِالرَّأْيِ فَلْيَسْبُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»<sup>۲</sup>

بدیهی است که اطاعت غیر معصوم به طور مطلق و مقرون به اطاعت پیغمبر ﷺ واجب نخواهد بود؛ زیرا امکان معصیت و خطا

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۲۵۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۰.

۲. ابن ابی جمهور احسائی عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۰۴؛ طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۲۷۴.

و اشتباه در غیر معصوم قابل دفع نیست و لذا حتی اطاعت فقها در مواردی که ولایتشان ثابت است، اگرچه واجب است؛ ولی در صورتی که معصیت خدا باشد، حرام است به حکم:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛<sup>۱</sup>

«اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست در جایی

که نافرمانی خدا در آن باشد».

و خلاصه سخن اینکه: اطاعت امام واجب بوده و هیچ گونه قید و شرطی (چون امام معصوم است) ندارد.

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵ (ج ۴، ص ۴۱)؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۴۶؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۴۲۰.



## وجوب معرفت امام

باتوجه به نقشی که امامت در حفظ نظام و کمال بشر و سیر او به سوی خدا و اجرای احکام خدا دارد، و باتوجه به اینکه اطاعت امر امام شرعاً و عقلاً واجب است، در وجوب معرفت امام نیز برحسب حکم عقل و شرع جای هیچ گونه تردید و شبهه‌ای نیست؛ زیرا هم مقدمه اطاعت است که واجب است، و بدون وجوب آن، اطاعت و نصب امام بیهوده خواهد شد، و هم برحسب آنچه از بعضی روایات استفاده می‌شود، به خصوص نیز واجب است، و چنان که در **نهج البلاغه** آمده، دخول در بهشت دائر مدار شناخت امامان و ورود در آتش نیز دائر مدار انکار آنهاست:

«وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ،

وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»<sup>۱</sup>

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ (ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱).

«داخل بهشت نمی‌شود کسی مگر اینکه آنها  
 (ائمه اطهار علیهم‌السلام) را بشناسد و آنها نیز او را  
 بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی  
 که منکر آنها باشد و آنها نیز او را از آن  
 خویش ندانند».

و چنان در این امر تأکید شده است که برحسب خبر معروف از  
 رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «هرکس بمیرد و امام‌زمان خود را نشناخته باشد،  
 مرده است به مردن جاهلیت».<sup>۱</sup> و در حدیثی که فخر رازی از آن  
 حضرت روایت کرده، می‌فرماید: «هرکس بمیرد و امام‌زمان خود  
 را نشناسد پس باید بمیرد؛ اگر خواهد یهودی و اگر خواهد  
 نصرانی».<sup>۲</sup>

بلکه از بعضی روایات استفاده می‌شود که: معرفت خدا به‌طور  
 صحیح و کامل بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.  
 چنان‌که: از حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام سؤال شد:

فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

پس چیست معرفت خدا؟.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶ - ۳۷۷؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۹؛ خرازی قمی،  
 کفایة‌الایثر، ص ۲۹۶؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۴۹۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب  
 آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ج ۲، ص ۱۸؛ محدث نوری، کشف‌الاستار، ص ۷۸ - ۷۹.  
 ۲. فخر رازی، المسائل‌الخمسون فی اصول‌الدین، ص ۷۱، مسأله ۴۷.

حضرت فرمود:

«مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامُهُمُ الَّذِي يَحِبُّ  
عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُ»<sup>۱</sup>

«معرفت اهل هر زمان، معرفت امام ایشان است  
که اطاعت او بر ایشان واجب است».

شیخ صدوق در شرح و تفسیر این جمله می‌فرماید: اهل هر زمانی بدانند که خدا آن‌کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام معصوم نخواهد گذارد، پس کسی که خدایی را پرستش نماید که بر خلق به‌وسیله نصب امام معصوم اقامه حجت ننماید، پس عبادت و پرستش غیر خدای عزوجل را نموده است.<sup>۲</sup>

و علامه مجلسی می‌فرماید: شاید تفسیر «معرفت خدا» به «معرفت امام» برای بیان این نکته باشد که: معرفت خدا حاصل نمی‌شود مگر از جهت امام، و یا برای بیان اینکه انتفاع از معرفت خدا مشروط است به معرفت امام عَلَيْهِمُ السَّلَامَةُ.<sup>۳</sup>

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۱۲.

۲. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۹.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۳، ۹۳. این بیان را به‌طور وافی از کراچی نیز نقل فرموده است. ر.ک: کراچی، کنز الفوائد، ص ۱۵۱ - ۱۵۲.

به نظر این حقیر ممکن است از این جهت باشد که معرفت امام مبتنی است بر معرفت خدا به ولایت و حاکمیت بر کلّ عباد، و امامت و ولایت او نیز ظهوری از ولایت مطلقه و کلیه الهیه و مبتنی بر آن می‌باشد و معرفت امام به این ارتباط و ابتنای معرفت الهی و اقرار به حاکمیت و ربوبیت کامله و رحمانیت و رحیمیت و هدایت خدای تعالی است، و بدون این ارتباط، معرفت امام حاصل نمی‌شود. این معرفت، اثبات صفات جلالیه و جمالیه خدا و نفی شریک برای خدا در ولایت و حاکمیت است.

شاید توضیح حدیث شریف مذکور این باشد که: خدا را به اوصاف کمالیه و به شناخت صحیح باید از طریق امام شناخت، چنان‌که در روایت است:

«لَوْلَا اللَّهُ مَا عَرِفْنَا، وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عَرَفَ اللَّهُ»<sup>۱</sup>

«اگر دلالت‌ها و عنایت‌ها و هدایت‌های الهی

نبود ما شناخته نمی‌شدیم و اگر ما نبودیم خدا

شناخته نمی‌شد».

یعنی: چنان‌که حق معرفت اوست، به اسمای حسنی و صفات کمالیه شناخته نمی‌شد.

۱. صدوق، التوحید، ص ۲۹۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۳.



البته بدیهی است این معرفت فوق معرفت فطری است که برای هرکس به حسب فطرت حاصل است و مفهوم بیان فوق آن است که: تمام آسمان و زمین و آنچه در آنهاست، دلایل وجود حق و آیات او هستند، امام نیز در هر عصر و زمان، علاوه بر آنکه تکویناً از جهات متعدد آیت و نشانه است؛ بلکه چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«مَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي، وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ  
أَعْظَمُ مِنِّي»؛<sup>۱</sup>

«برای خداوند عزوجل نشانه و خبری بزرگ‌تر از  
من نیست».

تشریحاً نیز اکبر آیات و اسمای الهی است و در محیط اختیار و هدایت ارادی، معرفت خدا بدون شناسایی او و استفاضه از انوار علوم و راهنمایی‌های او کامل نخواهد شد و شرح و تفسیر الهیات و معارف فطری را باید از امام فرا گرفت.

و ممکن است معنای این‌گونه احادیث این باشد که چون یکی از اسباب کمال معرفت، اطاعت الله است، هرچه شخص عارف در میدان اطاعت سیر و حرکت کند و عبادت و اطاعتش بیشتر

---

۱. ابوحمزه ثمالی، تفسیر، ص ۷۴؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ ر.ک: فیض کاشانی، تفسیرالصادق، ج ۵، ص ۲۷۳؛ ج ۷، ص ۳۷۹؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۹۱.

شود، عرفانش زیادتر می‌گردد و مددهای غیبی بیشتر به او می‌رسد، چنان‌که معرفت هم هرچه زیادتر شود، شوق و رغبت به عبادت و اطاعت الهی در انسان زیادتر می‌شود، تا حدّی که همه دواعی غیرالهی در انسان بی‌اثر می‌گردد.

از این جهت، چون اطاعت و عبادت خدا و چگونگی آن بدون دریافت برنامه و دستورالعمل آن از امام و اطاعت از او حاصل نمی‌شود این مرتبه از معرفت کامل که در کمال هم مراتب دارد بدون معرفت امام محقق نخواهد شد؛ بلکه هرکسی به‌حسب فقر و نیازی که دارد، گمان می‌کند زبان آن را دارد و می‌تواند با او سخن بگوید و حاجت بخواند و همین‌طور هم هست، همه با او مرتبط می‌شوند و بین بنده و خدا، هر وقت بخواند او را بخواند، مانع و حجابی نیست و خدا ناله همه را می‌شنود.

اگر راهنمایی‌های امامان علیهم‌السلام و دعاها و سیره آنها در مقام عمل در اختیار ما نبود، دعا در مرتبه‌ای بسیار نازل و از درخواست حاجت‌های مادی تجاوز نمی‌کرد و حتی نیایش‌ها با شئون ربوبی مناسب نبود، و خلاف ادب و حاکی از نقص معرفت بود؛ لذا در این موضوع دلالت‌های ائمه علیهم‌السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده است، به‌قدری دستگیری از بشر نموده است که بسا یک جمله از

آن دعاها به قدری نورانیت می‌بخشد و افق بینش انسان را وسیع می‌سازد و به قدری انسان را از لذایذ معنوی بهره‌مند می‌کند که آفتاب جهان‌تاب، دید ظاهری او را آن چنان وسیع نمی‌سازد، و تمام لذایذ مادی را نمی‌توان با لذتی که از خواندن و یا شنیدن یک جمله از آن دعاها حاصل می‌شود، برابر گرفت که اگر خارج از حدود این رساله نمی‌شد، برخی از این دعاها را که پروازهای بلند به روح انسان می‌دهد و او را در بلندترین قله‌های مقام انسانیت می‌نشانند، در اینجا یادآور می‌شدیم تا معلوم شود که این همه سفارش راجع به معرفت امام بی‌جهت نیست.

و سومین توضیح و توجیهی که برای این احادیث می‌نماییم این است که عمده فایده معرفت خدا و اثر آن در اعمال انسان ظاهر می‌شود و از میزان الزام او به اطاعت الهی و تسلیم و فرمان‌بری او از دستورات خدا ظاهر می‌شود، و مظهر کامل آن، اطاعت از خلیفه الله است که توقف بر معرفت او دارد و خود معرفت او نیز اطاعت خداست.

سیر عرفانی انسان به اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، و تسلیم خالص در برابر فرمان او منتهی می‌شود، چنان‌که عبد خود را نبیند و مانند حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام اگر مأمور به ذبح فرزند

شد، بی‌چون‌و‌چرا فرمان‌پذیر گردد و مانند اسماعیل ذبیح عَلَيْهِ که وقتی پدرش فرمان الهی را در ذبح او به وی ابلاغ کرد، بدون پرسش و بدون تأمل گفت:

﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ﴾<sup>۱</sup>؛

«ای پدر آنچه را مأمور شده‌ای انجام ده.»

این سیر عرفانی از طریق معرفت امام و اطاعت او به مقصد می‌رسد و انسان از گمراهی‌های گوناگون مصون می‌شود. خداوند متعال ما را به معرفت اولیای خود و به معرفت امام‌زمان و ولی عصر، حضرت حجّة بن الحسن المهدی عَلَيْهِ که باب معرفت خداست ملهم و راهنمایی فرماید و از معرفت خودش به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت امام و سپس، از معرفت امام به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت خدا برساند.



## راه‌های شناخت امام

به نظر می‌رسد هر حقیقت و واقعیتی - خواه وجود غیبی خارجی داشته باشد یا از امور عقلیه باشد - از راه‌های شناخت مناسب خود مانند: حسّ و تجربه، فطرت و عقل، خواب و وحی قابل شناخت می‌باشد. بدیهی است این نظر به این معنا نیست که بگوییم: همه اشیا و حقایق از این راه شناخته شده‌اند؛ بلکه مقصود این است که معرفت هر یک از اشیا و حقایق از یک یا بیشتر از این راه‌ها امکان دارد، مثلاً از راه وحی هر چیزی که خدا اراده شناساندن آن را به وسیله وحی فرموده باشد، شناخته می‌شود.

در معرفت امام هم از راه‌هایی که در اختیار بشر است، شناخت او امکان دارد، و عمده راه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته و از آن امام شناخته می‌شود، سه راه است:

اوّل: نصّ است؛ تعیین و تصریح و اعلام پیغمبر که مفادش خبردادن از جعل و نصب الهی یا جعل و نصب امام به امر الهی است، که فرق آن با اوّل این است که در اوّل جعل و نصب بدون واسطه انجام شده و فعل الهی و بدون واسطه است؛ ولیّ نصّ پیغمبر مثل خبردادن از آن است و در دوّم فعل الهی به واسطه پیغمبر است که به امر الهی انجام می‌شود و استناد آن به خدا نیز مثل بسیاری از افعال ملائکه به خدا صحیح است؛ چون به امر خدا انجام می‌دهند، و مترتب و متفرّع بر آن مطلب، نصّ هر امام بر امامت امام بعد از خودش است.

اعتبار و دلالت نصّ بر امامت، یک امر بسیار منطقی و عرفی و خردپسند است که باتوجه به بحث‌های گذشته که گفتیم، حاکمیت مخصوص الله است و صاحب‌اختیار حقیقی، همه و هر چیز و هر شأنی از شئون خلق است، کاملاً واضح می‌شود؛ زیرا تصرف هرکس در آنچه مربوط به اوست و تعیین هرگونه قرار و برنامه راجع به آن معتبر است و این امر نظیر اعتبار اقرارهای مردم نسبت به نفس یا مال خودشان می‌باشد که به غیر از طریق خودشان شناخته نمی‌شود و کسی در آن حقّ، چون و چرا گفتن نمی‌تواند بکند.

بنابراین در اعتبار بر این راه جای هیچ‌گونه خدشه و تردیدی نیست، هرچند در «منصوص علیه»؛ کسی که نصّ بر او شده باشد، اختلاف انظار پیش بیاید.

دوم: از راه‌های معرفت امام معجزه است، که ظهور آن به دست کسی که مدعی امامت باشد، دلیل بر صدق ادّعای اوست. یا به بیان بعضی از بزرگان، دلیل بر نصّ و نصب او از جانب خداست؛<sup>۱</sup> زیرا در این مسئله دو نظر است: یکی اینکه: معجزه مستقلاً دلیل بر امامت است و دیگری اینکه: دلیل اصلی، نصب و نصّ پیغمبر یا امام سابق است، و معجزه دلیل بر نصب است که اگر نصّ مفقود باشد و معجزه باشد معجزه دلالت دارد بر اینکه نصّ بر صاحب معجزه بوده است و به دست ما نرسیده است.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ  
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لِأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ  
وَجَلَّ أَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ؟  
فَقَالَ:

۱. بعضی اصطلاحاً معجزه را بر خرق عادت می‌گویند از پیغمبر در مقام تحدی و هنگامی که قوم، طلب آیت و علامت بر راستی و صدق مدعی پیغمبری بخواهند، اطلاق می‌نمایند و به خوارق عادت می‌گویند که از پیغمبر پیش از مبعوث شدن به دعوت صادر شود، هرچند دلیل بر نبوت او شمرده می‌شود، «ارهاص و ارهاصات» می‌گویند و خوارق عادات صادر از ائمه علیهم السلام را معجزه اطلاق می‌نمایند، و خوارق عادات صادر از دیگران را «کرامت» می‌گویند.

«لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَىٰ صِدْقِ مَنْ أَتَىٰ بِهِ،  
وَالْمُعْجِزَةُ عَلامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ  
وَحُجْبَتُهُ لِيُعْرِفَ بِهِ صِدْقَ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ  
الْكَاذِبِ»؛<sup>۱</sup>

ابوبصیر می‌گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: به چه علتی خداوند متعال به پیغمبران و فرستادگانش و به شما معجزه عطا کرد؟ فرمود: «برای اینکه دلیل باشد بر راستگویی کسی که آن را آورده است و معجزه علامتی است (نشانی است) از برای خدا، عطا نمی‌فرماید آن را مگر به انبیا و رسولان و حجت‌های خودش تا به وسیله آن راستی راست‌گو از دروغ دروغ‌گو شناخته شود».

سوّم: از راه‌های شناخت امام، اخلاق و کردار و روش و رفتار و وضع زندگی و صادرات علمی است، برای آنانکه اهلیت تشخیص را داشته باشند و بتوانند از اخلاق و اقبال و معاشر و سلوک و گفتار و سخنرانی‌ها و برخوردهای گوناگون، صاحب این مقام را بشناسند، مثلاً در اثر مطالعه دقیق و عمیق در زندگی مولای متّقیان و سرور اولیا، حضرت علی علیه السلام و خطبه‌های آن

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲؛ بحرانی، مدینه معجز الائمة الاثني عشر عليه السلام، ج ۱، ص ۴۲.



حضرت در معارف و الهیات و عدالت و زهد و شجاعت و فداکاری در راه حق و سایر ابعاد شخصیت بزرگ و وسیع آن حضرت، اهل بینش و آگاهی و دانش، امامت او را بر همه اصحاب و همه مسلمین تصدیق می‌نمایند، همچنین در زندگی سایر امامان علیهم‌السلام این معنا کاملاً حاصل است.

و شاید همین باشد معنای حدیث شریفی که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَأُولِيَ الْأَمْرِ  
بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»<sup>۱</sup>

در معنای این حدیث شریف چند احتمال است که به‌طور اجمال به آنها اشاره می‌شود:

**اوّل اینکه:** خدا را بشناسید به خدایی و صفات جلال و جمال و شئون او؛ یعنی او را چنان‌که هست و به صفات ثبوتیه و سلبيه‌ای که دارا است بشناسید (یعنی باید چنین معرفتی تحصیل نمود) و پیغمبر را نیز به شأن رسالت و مقام پیغمبری بشناسید که رسول خدا و فرستاده خداست و رابط بین خالق و مخلوق و واسطه بین خدا و بندگان اوست. و اولی الامر را به اینکه امر به معروف

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۵؛ صدوق، التوحید، ص ۲۸۶؛ فیض کاشانی، تفسیرالصادق، ج ۱، ص ۴۶۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۰؛ ج ۲۵، ص ۱۴۱؛ ج ۱۰۸، ص ۳۵۱.

می‌نمایند و به عدل و احسان عمل می‌کنند بشناسید که اگر از خدا و پیغمبر و اولی‌الامر از شما سؤال شد پاسخ دهید که خدا، خدایی و صاحب‌اختیاری و پادشاهی و مالکیت همه را دارد و همه به او نیازمند، و او از همه بی‌نیاز و جامع جمیع صفات کمال و منزّه از تمام نواقص است و پیغمبر (حضرت محمد بن عبدالله ﷺ) از سوی خدا رسالت دارد و آورنده پیام و رساننده وحی خداست. و دوازده امام و اولی‌الامر، بزرگوارانی هستند که امر به معروف و عدل و احسان می‌نمایند.

بنا بر این احتمال، بر اهل فنّ و تفتّن، علّت اینکه «رسول» به لفظ مفرد و «اولی‌الامر» به لفظ جمع آورده شده و لطف عبارت حدیث معلوم می‌شود.

**احتمال دوّم این است که:** خدا را به خودش و به ذات خودش بشناسید که او روشن‌تر و معروف‌تر از هر چیز است، چنان‌که از منصور بن حازم نقل شده است که گفت:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ؛ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرَفُونَ بِاللَّهِ»؛<sup>۱</sup>

«همانا خداوند متعال بزرگوارتر و عزیزتر و گرامی‌تر از آن است که با مخلوقاتش شناخته شود؛ بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می‌شوند».

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۶؛ صدوق، التوحید، ص ۲۸۵؛ جزائری، نورالبراهین، ج ۲، ص ۱۱۲.

و چنان‌که در دعای عرفه، حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام به درگاه خداوند عرضه می‌دارد:

«أَيُّ كُونٍ لِّغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى  
يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ  
إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى  
تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟!»<sup>۱</sup>

«آیا چیز دیگری می‌تواند ظاهرتر از خود تو باشد  
تا او وسیله ظاهر نمودن تو گردد، کی پنهان  
هستی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت  
کند و کی دوری تا به وسیله آثار به تو برسند؟!».

|                                |  |
|--------------------------------|--|
| به نور شمع کی خورشید تابان     | کند پیدا کسی اندر بیابان                     |
| برم من از مؤثر پی به آثار      | به ظاهر گرچه برعکس است این کار               |
| ظهور جمله اشیا به نور است      | چگونه نور از آنها در ظهور است                |
| اگر برهان لمّی جلوه‌گر شد      | نباید بهر انّی خون‌جگر شد                    |
| تصوّر را در اینجا چون گذر نیست | به جز لفظ انّی و لمّی دیگر چیست <sup>۲</sup> |

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶؛ محدّث  
قمی، مفاتیح الجنان، ص ۴۷۷ (دعای عرفه امام حسین علیه السلام)

۲. از گنج دانش مرحوم پدرم آیت‌الله آقای آخوند ملا محمدجواد صافی رحمته الله.

و پیامبر را به رسالتش؛ یعنی چگونگی دعوت و شریعتش بشناسید و اولی الامر را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید؛ یعنی از عمل و سیره و رفتار و کردارشان بشناسید.

**احتمال سوّم این است که:** خدا را بشناسید به خدا؛ یعنی به کارها و افعال او و به آیات او که در آفاق و انفس است؛ چون اگرچه فعل و آنچه از آن حاصل می شود، غیر فاعل است؛ اما چون فعل فاعل و آفریننده آیت اوست، از این جهت وقتی خدا را به افعال و آثارش بشناسیم، به خدا شناخته ایم و به چیز دیگر نشناخته ایم؛ چون چیز دیگری غیر از آثار خدا و آیات او امکان وجود ندارد. پیغمبر را بشناسید به رسالتش؛ یعنی کارهای پیامبرانه و اعمال و روشش را در انجام وظیفه رسالت ملاحظه کنید. و اولوالامر را نیز به کارهایشان در واداشتن مردم به کارهای نیک و عدالت و احسانشان بشناسید.

و فرق بین احتمال اوّل و دو احتمال دیگر این است که: احتمال اوّل راجع به این است که خدا و پیغمبر و اولوالامر را به چه اوصاف و شئون باید شناخت و چگونه باید معرفت تحصیل کرد؟ اما احتمال دوّم و سوّم مبنی بر این است که خدا و پیغمبر و امام را به همان شئون و اوصافی که دارند از چه راهی باید شناخت.

بنابراین اگر مفاد حدیث شریف این باشد که اولی‌الامر را باید دارا و واجد این صفات شناخت، وجود این صفات به‌طور مطلق و کامل در شخصی با ادّعیای مقام امامت دلیل بر صدق ادّعیای او می‌باشد.

بنابراین، باید توجّه داشت که راه برای عموم همان نصّ و معجزه است و چنان‌که بعضی - مثل مرحوم آیت‌الله پدرم - فرموده‌اند، راه سوّم راه خواصّ و اشخاص بسیار آگاه و متوجّه به جوانب و اطراف امور و متفطنّ است و چون احاطه کامل بر اخلاق و کردار اشخاص امکان‌پذیر نیست، و نظرها در حکایت اخلاق و رفتار از مقام معنوی اشخاص مختلف است، لذا آنچه باید به آن به‌خصوص در مقام احتجاج بیشتر اعتماد کرد، همان نصّ و معجزه است.

علاوه‌براین، راه سوّم، الزام بر تبعیت فوری و تعبدی ندارد؛ زیرا ممکن است اشخاص در قبول‌نکردن ایمان عذر بیاورند که باید بررسی کنیم و مجالست و مباشرت بنماییم تا ایمان بیاوریم، برخلاف نصّ و معجزه که به‌مجردّ اینکه محقّق شد، ایمان به صحّت آن واجب می‌شود.

علاوه بر آن، معجزه دلیل بر صدق مدّعی نبوت است، چنان که آیات متعدّدی دلالت دارد، مثل این آیه:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾<sup>۱</sup>؛

«همانا ما فرستادگانمان را با دلیل و برهان

فرستادیم».

و بر نصّ و بشارت پیغمبران سلف بر نبوت حضرت رسول اکرم ﷺ نیز آیاتی دلالت دارند، مانند:

﴿الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

وَإِنْجِيلٍ﴾<sup>۲</sup>؛

«پیغمبری که اسم او را در تورات و انجیلی که

نزد آنهاست نوشته می‌یابند».

و مانند:

﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾<sup>۳</sup>؛

«مژده می‌دهم شما را به پیامبری که بعد از من

می‌آید و اسمش احمد است».

که از قول حضرت عیسی ﷺ حکایت فرموده است.

۱. حدید، ۲۵.

۲. اعراف، ۱۵۷.

۳. صف، ۶.

و مانند:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا

يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛

«کسانی که به آنها کتاب دادیم (یهود

و نصاری)، محمد را می‌شناسند بدان گونه که

فرزندان خود را می‌شناسند».

و اما در مورد اخلاق کریمه و رفتار و کردار سالم و معتدل، آیه‌ای در نظر ندارم که به‌صراحت از آن استفاده شود، در این راه اگرچه نصّ و معجزه نباشد؛ اما راه شناخت می‌باشد و مانند نصّ و معجزه می‌توان به آن احتجاج نمود.

چون از این راه هم برای افراد خاصی یقین حاصل می‌شود، مثل کسانی که معاشرت تامّ با مدعی نبوت داشته یا مطالعات وسیع و عمیق در تاریخ او کرده باشند؛ چنان‌که حضرت خدیجه ع در مقام استدلال به صحّت و حقّانیت نبوت حضرت خاتم الانبیاء ص به آن استدلال فرمود<sup>۲</sup> و شکی در صدق گفتار پیغمبر ص نکرد؛ البته سوابق و دلایل دیگر نیز خدیجه ع را که

---

۱. بقره، ۱۴۶.

۲. رک: ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۵ - ۴۳۷؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۸،

ص ۱۰۰.

به انتظار روزی بود که شوهر عالی‌قدرش مبعوث به رسالت گردد راهنمایی می‌نمود و هریک کافی بود. با این حال، این استدلال از آن بانوی آگاه‌دل و روشن‌بین در ردّ بعضی احتمالات نقل شده است و به هر حال دلیل برای همه، همان نصّ و معجزه است، و اخلاق و صفات حمیده و افضل و اکمل و برتر بودن از دیگران، از شرایط نبیّ و امام است و فقدان آن، دلیل بر عدم نبوّت و عدم امامت است.



فصل دوّم:



امامت خاصّه



## امامت خاصه

پس از بررسی مسئله نیاز جامعه به امام و شرایط و اوصاف امام و لزوم تعیین آن از جانب خدا و مباحث کلی دیگر که به مجموع آن بحث امامت عامه می‌گویند و به‌طور اجمال به مباحث آن اشاره کردیم، امامت خاصه مطرح می‌شود.

پس از اینکه ثابت شد تعیین و نصب امام برحسب حکمت و لطف بر خدا لازم است و هیچ عصر و زمانی خالی از وجود امام نمی‌باشد و معرفت و شناسایی امام و اطاعت افراد و او را الگو قرار دادن بر همه واجب است، پس بر همه لازم است صاحب وقت و ولیّ زمان و امام عصر خود را که خدا او را منصوب کرده و نصب او به نصّ پیغمبر ﷺ یا امام قبل ثابت شده است، بشناسند.

در اینجا می‌گوییم: فرقه محقه و طایفه حقه اثنی عشریه معتقدند که: در این امت بعد از پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله ﷺ دوازده نفر؛ به ترتیب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام دوازدهم حضرت

مهدی حجّة بن الحسن علیه السلام امام و ولیّ وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.

و دلایل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسیار است که علاوه بر آنچه که در بحث امامت عامّه به آن اشاره شد، به تعدادی ادلّه اشاره می کنیم:

۱ - باتوجه به اینکه ثابت شد امامت منصبی است الهی و ولایت از جانب خدا و مقام خلیفة اللّهی است و به نصب و تعیین خدا و نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله صورت پذیر است و حتماً این نصب که با هدایت الهیه و ربّانیت و رحمانیت و رحیمیت و حکمت و علم و سایر صفات جمالیّه او ارتباط دارد، از سوی خدا انجام شده است؛ می گوییم: به اتفاق مسلمین بر غیر از این دوازده نفر (ائمّه اثنی عشر علیهم السلام) تنصیص و تعیینی نرسیده است و لذا این دوازده نفر از جانب خدا منصوب می باشند؛ چون اگر آنها نیز منصوب نباشند، امت بدون امام و زمین بدون حجّت باقی خواهد ماند و علاوه بر این، قطع فیض و نقض غرض و نقص هدایت و ربّانیت و رحمانیت الهی خواهد بود و چون این امور همه فاسد و باطل است، پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامتشان حقّ و ثابت است.

۲ - چنان‌که در امامت عامّه ثابت شده است، امام باید معصوم باشد، با توجه به اینکه برای غیر از این دوازده نفر سوای رسول خدا ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام، برای احدی ادّعیای مقام عصمت نشده است و به اتفاق مسلمین، غیر از این دوازده نفر، همه افرادی که زمامداری یافتند یا مدّعی آن بودند، معصوم نبودند، امامت در تمام اعصار بعد از رسول خدا ﷺ در این دوازده نفر انحصار و امتداد خواهد داشت.

۳ - برحسب احادیث ثقلین<sup>۱</sup> و احادیث امان<sup>۲</sup> و روایات دیگر، هیچ‌گاه زمین از وجود شخصی از اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن باشد، خالی نخواهد ماند و در طول چهارده قرن و اندی که بر اسلام گذشته، مسلمین کسی را، غیر از این دوازده نفر، عدل قرآن نشمردند، و عدم افتراق از قرآن را در حقّ کسی نگفته و کسی را غیر از این دوازده نفر به این صفت نشناخته‌اند؛ بنابراین، این شأن در این دوازده نفر امتداد دارد.

۴ - برحسب روایات معتبر و صحیح و متواتر شیعه و اهل سنت، رسول اکرم ﷺ مکرّر تنصیص به امامت ائمّه علیهم السلام اثنی عشر علیهم السلام

---

۱. کوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱۲ - ۱۱۴؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۰؛ ج ۲، ص ۴۷۸، ۴۸۱؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۴۳۶؛ همو، نوادر المعجزات، ص ۱۹۶.

فرمود<sup>۱</sup> و علاوه بر آن، هر امامی بر امام بعد از خود و بلکه بر امامان بعد از خود تنصیب و تصریح فرموده،<sup>۲</sup> تا نوبت رسید به امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که او نیز امامت فرزند عزیزش حضرت مهدی بقیه الله علیه السلام را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیب فرمود<sup>۳</sup> که در واقع حضرت صاحب الامر از سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و یازده امامی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امامتشان ثابت است، به امامت معرفی شده‌اند، و لذا طبعاً نصّ بر امامت آن حضرت از نصّ بر امامت سایر ائمه علیهم السلام بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است، حتی نصوص غدیر و تقلین به طور مستقیم و یا غیرمستقیم نصّ بر امامت حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد و جالب این است که علاوه بر نصوص اسلامی بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت ولی الله مهدی منتظر علیه السلام در موارد متعدّد به صراحت و اشاره تنصیب شده است.<sup>۴</sup>

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۲۵۳؛ حسینی استرآبادی، تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. ر.ک: مفید، الارشاد.

۳. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۲؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۴۶.

۴. در این موضوع به کتاب‌هایی مثل *انیس الاعلام* (فخرالاسلام، ج ۷، ص ۳۸۳ - ۴۱۰) و *سیف الایمه* نراقی و *اصالت مهدویت*، تألیف نگارنده (ص ۲۹ - ۳۰) و به طور مستقیم به خود کتب عهد عتیق و جدید رجوع شود.

۵ - چنان‌که گفته شد، یکی از راه‌های شناخت امام، معجزه است و بر این اساس، معجزات بسیار و بی‌شماری از ائمه طاهرین علیهم‌السلام صادر شده و صدور آنها برحسب روایات متواتر قطعی و مسلم است، که همگی از دلایل قطعی امامت آن بزرگواران است.

هرکس به کتاب‌های حدیث و تاریخ مراجعه نماید، این موضوع بر او مثل آفتاب روشن می‌شود، بسیاری از معجزات امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خبرهای آن حضرت از غیب و وقایع آینده و معجزات سایر ائمه علیهم‌السلام در کتاب‌های اهل سنت نیز ثبت و ضبط است و قابل هیچ‌گونه تردید نمی‌باشند و امام عصر علیه‌السلام از طریق معجزه نیز ثابت است، هم معجزاتی در عهد پدر بزرگوارش و هم معجزاتی که در زمان غیبت صغری و سپس معجزاتی که در عصر غیبت کبری از آن حضرت صادر شده است بسیار است، و صدها مورد آن را در کتاب‌های معتبر می‌توان احصا کرد، علاوه بر آنچه خودمان در دوره عمرمان دیده یا شنیده‌ایم.

بدیهی است برای شناخت امری مثل معجزه راهی جز خبر افراد موثق و مورد اعتماد و تواتر و یا مشاهده و دیدن نیست که در مورد معجزات ائمه علیهم‌السلام و شخص حضرت مهدی علیه‌السلام این دوره کاملاً و به‌طور باورآور و شناخت‌بخش موجود است، هم به‌وسیله

نقل دیگران در طول چهارده قرن و هم به وسیله مشاهدات عینی خودمان به معجزاتی که در اثر توسّلات به حضرت مهدی و سایر ائمه علیهم السلام از آن بزرگواران و حتّی از امامزادگان صادر شده است که ما به آنها علم و یقین داریم، و هرکس هم در این راه وارد شود و بررسی نماید و معجزات هریک از ائمه مثل حضرت امام رضا علیه السلام را که در عصر ما صادر شده است، مطالعه نماید، برای او شبهه و شکّی در امامت همه آن عزیزان مقرب درگاه الهی باقی نخواهد ماند.

۶ - در راههای معرفت امام گفتیم: یکی از راههای معرفت امام برجستگی و فوق‌العاده‌بودن او در اخلاق کریمه و صفات عالیه است که متخصصان در حکمت عملی و استادان تربیت و مربیان بزرگ اخلاق و آگاهان به ملکات فاضله و کمالات نفس آن را درک می‌کنند و جهات مربوط به تعادل اخلاق و انحرافات که از جهت افراط یا تفریط پیدا می‌شود را متوجّه می‌شوند و تشخیص می‌دهند که صاحب این روش و رفتار، انسانی است الهی و بشری است ملکوتی که در اوج مقام انسانیت و فضایل آدمیت قرار گرفته است و گاه بعضی انسانها در این فضیلت به حدّی اوج دارند که وضع اخلاق آنها با مقایسه به دیگران خارق عادت است.



از مطالعه و بررسی سیره و سلوک و معاشرت و اخلاق و حالات ائمه علیهم السلام و مواضع و مواقفی که برحسب مناسبات مختلف با دوستان و دشمنان و مسلمانان و کفار داشتند، به خوبی روشن می‌شود که هریک از آنان تجسم دعوت قرآن و رسالت اسلام و نمایش اکمل تکامل انسان و عالی‌ترین نمونه تفوق و تعالی بشر به کل مخلوقات بودند.

در زهد و تقوا و گذشت، پاکی و پاک‌دامنی و خلوص نیت، عبادت و اطاعت از خدا، دلسوزی برای جامعه و از خودگذشتگی و فداکاری برای اسلام، شجاعت و امانت و صداقت، علم و حلم، بردباری و شکیبایی، خویش‌داری و استقامت و پایداری، حبّ فی الله و بغض فی الله، حمایت از حقّ و عدل و ایثار، قناعت و تواضع، رضا و تسلیم و توکل و تفویض، سرآمد تمام بشر و سرمشق تمام فضایل می‌باشند.

کتاب‌های بزرگ در شرح اخلاق و سجایای ملکوتی و فضایل آنها کافی نیست و هرچه گفته‌اند و نوشته‌اند، اندکی از بسیار و یکی از بی‌شمار است.

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتند

حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

و به گفته شاعر عارف دیگر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

بلندی مقام معرفت و تقرب آنها به خداوند را از روش تضرعشان به درگاه خدا و مناجات‌هایشان و نیایش و ستایش آنها و از مضامین دعا‌هایشان و آنچه از خدا می‌خواستند و حاجت‌هایی که از او می‌طلبیدند، می‌توان شناخت.

دشمنان‌شان و سیاست‌مداران جبّار و ستمکاری که وجود آن بزرگواران و آن‌همه مظاهر پاکی و خیرخواهی و هم‌نوایی و هم‌صدایی با مستضعفان را برای حکومت و سلطه و استکبار خود خطر می‌دیدند، نیز به فضل آنها و علمشان و کمال اخلاقشان اعتراف می‌نمودند.

راست‌ترین مدایح و اشعار، اشعار و مدایحی است که امثال فرزدق، دعبل، کمیت و سید حمیری در آن دوران‌های فشار و اختناق در مدح آن بزرگواران سروده‌اند، هیچ‌کس نتوانست به فرزدق بگوید: قصیده میمیه تو در مدح امام زین‌العابدین علیه السلام

مبالغه است، حتّی بنی‌امیه، اگرچه او را زندانی کردند؛<sup>۱</sup> اما نتوانستند مضامین اشعار شیوا و رسای او را انکار کنند.

در این باب می‌توانید به صدها و هزارها کتاب از شیعه و اهل سنت، به‌خصوص کتاب‌های اهل سنت که در مناقب اهل بیت و ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام نوشته‌اند، مراجعه نمایید؛ مانند کتاب *کفایة الطالب* گنجی شافعی و کتاب *مطالب السؤل* محمد بن طلحه شافعی، و کتاب *الفصول المهمه* ابن صباغ مالکی، و مناقب ابن مغزلی شافعی، و *تذکرة الخواص* سبط ابن جوزی، و *الاتحاف* شبرای، و *روضه الاحباب* خواجه محمد پارسا، و *نور الابصار* شبلنجی، و کتاب *اهل البيت* توفیق ابو علم، و *الصواعق المحرقة* ابن حجر هیتمی و کتاب‌های دیگر.

در اینجا سخن را با گفتاری که شبرای شافعی شیخ اسبق الازهر نقل کرده است، پایان می‌دهیم:

«إِنَّ آلَ الْبَيْتِ حَازُوا الْفَضَائِلَ كُلَّهَا عِلْمًا  
وَحِلْمًا وَفَصَاحَةً وَصَبَاحَةً وَذُكَاءً وَبِدِيهَةً  
وَجُودًا وَشَجَاعَةً، فَعَلُّوهُمْ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَيَّ

۱. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ مفید، الاختصاص، ص ۱۹۱ - ۱۹۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۶ - ۳۰۸؛ ابن کثیر، البداية و النهايه، ج ۹، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

تَكَرَّرَ دَرَسٍ، وَلَا يَزِيدُ يَوْمُهُمْ فِيهَا عَلَى مَا  
 كَانَ بِالْأَنْسِ؛ بَلْ هِيَ مَوَاهِبٌ مِنْ مَوْلَاهُمْ،  
 مَنْ أَنْكَرَهَا وَأَرَادَ سِتْرَهَا، كَانَ كَمَنْ أَرَادَ سِتْرَ  
 وَجْهِ الشَّمْسِ، فَمَا سَأَلَهُمْ فِي الْعُلُومِ  
 مُسْتَفِيدٌ وَوَقَّفُوا وَلَا جَرَى مَعَهُمْ فِي مِضْمَارِ  
 الْفَضْلِ قَوْمٌ إِلَّا عَجَزُوا وَتَخَلَّفُوا، وَكَمْ عَايَنُوا  
 فِي الْجِلَادِ وَالْجِدَالِ أُمُورًا فَتَلَقَّوْهَا بِالصَّبْرِ  
 الْجَمِيلِ وَمَا اسْتَكَانُوا وَمَا ضَعُفُوا، تَقَرَّرُ  
 الشَّقَاشِقُ إِذَا هَدَرَتْ شَقَاشِقُهُمْ وَتَضَعِي  
 الْأَسْمَاعُ إِذَا قَالَ قَائِلُهُمْ وَنَطَقَ نَاطِقُهُمْ  
 سَجَايَا حَصَّهْمُ بِهَا خَالِفُهُمْ»<sup>۱</sup>.

مضمون گفتار این است: اهل بیت همه فضایل را از علم و حلم و جود و ذکاوت و شجاعت و فصاحت و صباحت و بدیهه‌گویی را دارا شدند، علوم ایشان درسی و تحصیلی نیست، و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی‌افزاید؛ بلکه این علوم موهبت‌هایی از خدایشان است هرکس انکار علوم آنها را بنماید، مانند کسی است که بخواهد آفتاب را بپوشاند، هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آنها پرسشی نکرد که آنان در جواب بمانند و عاجز

۱. شبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۵۸ - ۵۹.

شوند، هیچ قوم و گروهی با ایشان در میدان مسابقه فضل شرکت نکرد مگر آنکه ناتوان شد و عقب ماند، و چه بسیار چابکی‌ها و گستاخی‌ها و حملات و جدال‌هایی که دیدند و با صبر جمیل با آن برخورد نمودند و بیچاره و ضعیف نگشتند، هر زمان که خروش و غرّش آنها برآید، همه خروش‌ها و غرّش‌ها آرام گیرد و وقتی گوینده ناطقشان زبان به درفشانی باز کند و سخنرانی نماید، همه گوش‌ها به اصغا درآیند و همگان به آن گوش فرا دهند؛ سجایا و خصوصیت‌هایی است که خدا ایشان را به آنها مخصوص گردانیده است.

پیش رویت دیگران صورت بر دیوارند

نه چنان صورت و سنی که تو داری دارند

تا گل روی تو دیدم همه گل‌ها خارند

تا تو را یار گرفتم همه یار اغیارند

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



## کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، الشریف الرضی، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، عبدالله بن محمد، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ش.
۴. الاحتجاج، طبرسی، احمد بن علی (م. ۵۶۰ق.)، تحقیق سید محمدباقر موسوی خراسان، النجف الاشرف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
۵. الاختصاص، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۶. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق.)، تحقیق مؤسسة آل البيت علیهم السلام، لتحقیق التراث، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۷. اسد الغابة فی معرفة الصحابه، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ۶۳۰ق.)، تهران، انتشارات اسماعیلیان.
۸. الاصابة فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م. ۸۵۲ق.)، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.

۹. *اصالت مهدویت*، صافی گلپایگانی، لطف‌الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۳ش.
۱۰. *إعلام الوری بأعلام الهدی*، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، قم، مؤسسه آل‌البتین علیهم‌السلام لاهیات التراث، ۱۴۱۷ق.
۱۱. *اقبال الاعمال*، ابن طاووس، سید علی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، تحقیق جواد قیومی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۹ق.
۱۲. *امالی*، سید مرتضی، علی بن حسین (م. ۴۳۶ق.)، تحقیق سید محمد نعسانی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۱۳. *الامالی*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقیق مؤسسه البعثة، قم، دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۱۴. *الامامة والسیاسة*، ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (م. ۲۷۶ق.)، تحقیق علی شیری، قم، الشریف‌الرضی، ۱۴۱۳ق.
۱۵. *امتناع الاسماع بما للنبی من الاحوال والاموال والحفدة والمتاع*، مقریزی، احمد بن علی (م. ۸۴۵ق.)، تحقیق محمد نمیس، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
۱۶. *انساب الاشراف*، بلاذری، احمد بن یحیی (م. ۲۷۹ق.)، تحقیق سهیل زکار، ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۷. *انیس الاعلام فی نصرۃ الاسلام*، فخرالاسلام، محمدصادق، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۵۸ش.
۱۸. *باب الحادی عشر*، علامه حلّی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، ۱۳۵۸ش.
۱۹. *بحار الانوار*، مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.



۲۰. *البدایة والنہایة*، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ق.)، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۲۱. *البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة*، استرآبادی، محمدجعفر (م. ۱۲۶۳ق.)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۸۲ش.
۲۲. *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ*، صفار، محمد بن حسن (م. ۲۹۰ق.)، تحقیق میرزا محسن کوجه باغی، تهران، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۲۳. *تاریخ الامم والملوک*، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق.)، تحقیق گروهی از دانشمندان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
۲۴. *تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس*، دیار بکری، حسین بن محمد (م. ۹۶۶ق.)، بیروت، دار صادر.
۲۵. *تاویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*، حسینی استرآبادی، سید شرفالدين علی (م. ۹۶۵ق.)، قم، مدرسه الامام المهدي ﷺ، ۱۴۰۷ق.
۲۶. *تحف العقول عن آل الرسول ﷺ*، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. قرن ۴)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲۷. *تفسیر القرآن الکریم (تفسیر ابو حمزه ثمالی)*، ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار (م. ۱۴۸ق.)، گردآوری محمدحسین حرزالدين، تحقیق محمدهادی معرفت، بیروت، دارالمفید، ۱۴۲۰ق.
۲۸. *تفسیر نورالتقلین*، حویزی، عبدعلی بن جمعه (م. ۱۱۱۲ق.)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.
۲۹. *تفسیر الصافی*، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق.)، تهران، انتشارات صدر، ۱۴۱۵ق.

٣٠. *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، حرّ عاملی، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق.)، قم، مؤسسة آل البيت علیہ السلام لاحیاء التراث، ١٤١٤ق.
٣١. *التوحید*، صدوق، محمد بن علی (م. ٣٨١ق.)، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، قم، نشر اسلامی، ١٣٩٨ق.
٣٢. *تہذیب التہذیب*، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م. ٨٥٢ق.)، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٤ق.
٣٣. *الجرح والتعديل*، ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد (م. ٣٢٧ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٣٧١ق.
٣٤. *دلایل الامامہ*، طبری امامی، محمد بن جریر (م. قرن ٥)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ق.
٣٥. *روضات الجنات في احوال العلماء والسادات*، خوانساری، سید محمدباقر موسوی (م. ١٢٢٦ق.)، بیروت، الدار الاسلامیة، ١٤١١ق.
٣٦. *روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن*، ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (م. ٥٥٤ق.)، تحقیق یاحقی، ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، ١٤٠٨ق.
٣٧. *روضة الواعظین و بصیرة المتعظین*، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ٥٠٨ق.)، قم، الشریف الرضی، ١٣٧٥ش.
٣٨. *سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد*، صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. ٩٤٢ق.)، تحقیق عادل احمد عبدال موجود، علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٤ق.
٣٩. *السقیفة*، مظفر، محمدرضا (م. ١٣٨١ق.)، قم، انتشارات انصاریان، ١٤١٥ق.

۴۰. *سيف الامه*، نراقى، احمد بن محمد مهدى (م. ۱۲۴۵ق.)، چاپ سنگى، ۱۲۶۷ق.
۴۱. *شرح نهج البلاغه*، ابن ابى الحديد، عز الدين (م. ۶۵۶ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربية، ۱۳۷۸ق.
۴۲. *شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار*، مغربى، قاضى نعمان بن محمد تميمي (م. ۳۶۳ق.)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، قم، نشر اسلامى، ۱۴۱۴ق.
۴۳. *شرح المقاصد فى علم الكلام*، تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر (م. ۷۹۳ق.)، تحقيق عبدالرحمن عميرة، قم، الشريف الرضى، ۱۴۰۹ق.
۴۴. *الشفاء (الالهيات)*، ابن سينا، حسين بن عبدالله (م. ۴۲۸ق.)، تحقيق سعيد زايد و ديگران، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ۱۴۰۴ق.
۴۵. *شواهد التنزيل*، حاكم حسانى، عبيدالله بن عبدالله (م. ۵۰۶ق.)، تحقيق محمدباقر محمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۱ق.
۴۶. *صحيح مسلم*، مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بيروت، دارالفكر.
۴۷. *صحيح البخارى*، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ۲۵۶ق.)، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ق.
۴۸. *العدالة الاجتماعية فى الاسلام*، سيد قطب، قطب بن ابراهيم (م. ۱۳۸۶ق.)، بيروت، دارالشروق، ۱۴۱۵ق.
۴۹. *علل الشرائع*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، تحقيق سيد محمّدصادق بحر العلوم، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.

٥٠. *عوالي اللئالي العزيزية في الاحاديث الدينية*، ابن ابي جمهور احسائي، محمد بن علي (م. ٨٨٠ق.)، تحقيق مجتبی عراقی، قم، مطبعة سيدالشهداء، ١٤٠٣ق.
٥١. *الغدیر فی الكتاب والسنة والادب*، امینی، عبدالحسین (م. ١٣٩٢ق.)، بیروت، دارالكتاب العربي، ١٣٩٧ق.
٥٢. *الغیبه*، نعمانی، محمد بن ابراهیم (م. ٣٦٠ق.)، تحقيق فارس حسون کریم، قم، انتشارات انوار الهدی، ١٤٢٢ق.
٥٣. *الكافي*، کلینی، محمد بن یعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تحقيق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ١٣٦٣ش.
٥٤. *الکامل فی التاریخ*، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، بیروت، دارصادر، ١٣٨٦ق.
٥٥. *الكشف والبيان فی تفسیر القرآن (تفسیر ثعلبی)*، ثعلبی، احمد بن ابراهیم (م. ٤٢٧ق.)، تحقيق ابن عاشور، ساعدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٢٢ق.
٥٦. *كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار*، محدث نوری، میرزا حسین (م. ١٣٢٠ق.)، المطبعة الجديده.
٥٧. *كشف الغمة فی معرفة الائمه*، اربلی، علی بن عیسی (م. ٦٩٣ق.)، بیروت، دارالاضواء، ١٤٠٥ق.
٥٨. *کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر*، خزاز قمی، علی بن محمد (م. ٤٠٠ق.)، تحقيق سيد عبداللطيف حسینی کوه کمری، قم، انتشارات بیدار، ١٤٠١ق.

۵۹. کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۶۰. کنز الفوائد، کراچکی، محمد بن علی (م. ۴۴۹ق.)، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۹ش.
۶۱. الکنی واللقاب، محدث قمی، عباس (م. ۳۵۹ق.)، تهران، مکتبه الصدر.
۶۲. گنج دانش (صد پند)، صافی گلپایگانی، محمد جواد (م. ۱۳۲۷ق.)، قم، انتشارات حضرت معصومه (ع)، ۱۳۸۰ش.
۶۳. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م. ۸۵۲ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۰ق.
۶۴. اللوامع الالهية فی المباحث الکلامیه، فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سیوری (م. ۸۲۶ق.)، تحقیق محمد علی قاضی طباطبائی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۶۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۶۶. المحاسن، برقی، احمد بن محمد (م. ۲۷۴ق.)، تحقیق سید جلال الدین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ش.
۶۷. المحصول فی علم اصول الفقه، غزالی، محمد بن محمد (م. ۵۰۵ق.)، تحقیق جابر علوانی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ق.
۶۸. مدینه معجز الائمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر، بحرانی، سید هاشم حسینی (م. ۱۱۰۷ق.)، تحقیق عزت الله مولائی، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.

۶۹. *مروج الذهب ومعادن الجواهر*، مسعودی، علی بن حسین (م. ۳۴۵ق.)، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ق.
۷۰. *المسائل الخمسون فی اصول الدین*، فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، تحقیق احمد حجازی سقا، القاهرة، مكتب الثقافی، ۱۹۸۹م.
۷۱. *المستصفی فی علم الاصول*، غزالی، محمد بن محمد (م. ۵۰۵ق.)، تحقیق محمد عبدالشافی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۷۲. *المصنف*، صنعانی، عبدالرزاق بن همام (م. ۲۱۱ق.)، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، منشورات المجلس العلمی.
۷۳. *معانی الاخبار*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۷۴. *مفاتیح الجنان*، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۵۹ق.)، قم، انتشارات آیین دانش، ۱۳۸۶ش.
۷۵. *مکارم الاخلاق*، طبرسی، حسن بن فضل (م. ۵۵۴ق.)، الشریف الرضی، ۱۳۹۲ق.
۷۶. *من لا یحضره الفقیه*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۷۷. *مناقب آل ابی طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
۷۸. *مناقب الامام علی بن ابی طالب*، کوفی، محمد بن سلیمان (م. قرن ۳)، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۲ق.

۷۹. المناقب، خوارزمی، موفق بن احمد (م. ۵۶۸ق.)، تحقیق مالک محمودی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۸۰. منهج الكرامة في معرفة الامامة، علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، تحقیق سید عبدالرحیم مبارک، مشهد، انتشارات تاسوعا، ۱۳۷۹ش.
۸۱. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبائی، سید محمدحسین (م. ۱۴۰۲ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۸۲. النکت الاعتقادیه، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق.)، تحقیق رضا مختاری، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۸۳. نوادر المعجزات فی مناقب الائمة الهداة علیهم السلام، طبری امامی، محمد بن جریر (م. قرن ۵)، قم، مؤسسه الامام المهدي علیه السلام، ۱۴۱۰ق.
۸۴. نور البراهین أو انیس الوحید فی شرح التوحید، جزائری، سید نعمت الله (م. ۱۱۱۲ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۸۵. وفيات الاعیان وانباء انباء الزمان، ابن خلکان، احمد بن محمد (م. ۶۸۱ق.)، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالثقافه.





## آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف

### دریک نگاه

| ردیف         | نام کتاب   | زبان  | ترجمه        |
|--------------|--|-------|--------------|
| قرآن و تفسیر |  |       |              |
| ۱            | تفسیر آیة فطرت   | فارسی | —            |
| ۲            | القرآن مصون عن التحریف   | عربی  | —            |
| ۳            | تفسیر آیة التطهیر  | عربی  | —            |
| ۴            | تفسیر آیة الانذار  | عربی  | —            |
| ۵            | پیام های قرآنی   | فارسی | —            |
| حدیث         |  |       |              |
| ۶            | منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر <small>علیه السلام</small><br>در ۳ جلد              | عربی  | اردو/انگلیسی |
| ۷            | غیبة المنتظر   | عربی  | —            |
| ۸            | قبس من مناقب امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small><br>(مئة و عشر حدیث من کتب عامة) | عربی  | فارسی        |
| ۹            | پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small><br>در حدیث                    | —     | فارسی        |
| ۱۰           | احادیث الائمة الاتنی عشر،<br>اسنادها و الفاظها                                       | عربی  | —            |
| ۱۱           | احادیث الفضائل   | عربی  | —            |

| فقه |                                 |       |         |
|-----|---------------------------------|-------|---------|
| ۱۲  | توضیح المسائل                   | فارسی | —       |
| ۱۳  | منتخب الاحکام                   | فارسی | —       |
| ۱۴  | احکام نوجوانان                  | فارسی | انگلیسی |
| ۱۵  | جامع الاحکام در ۲ جلد           | فارسی | —       |
| ۱۶  | استفتائات قضایی                 | فارسی | —       |
| ۱۷  | استفتائات پزشکی                 | فارسی | —       |
| ۱۸  | مناسک حج                        | فارسی | عربی    |
| ۱۹  | مناسک عمره مفرده                | فارسی | عربی    |
| ۲۰  | هزار سؤال پیرامون حج            | فارسی | —       |
| ۲۱  | پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد | فارسی | آذری    |
| ۲۲  | احکام خمس                       | فارسی | —       |
| ۲۳  | اعتبار قصد قربت در وقف          | فارسی | —       |
| ۲۴  | رساله در احکام ثانویه           | فارسی | —       |
| ۲۵  | فقه الحج در ۴ جلد               | عربی  | —       |
| ۲۶  | هدایة العباد در ۲ جلد           | عربی  | —       |
| ۲۷  | هدایة السائل                    | عربی  | —       |
| ۲۸  | حواشی علی العروة الوثقی         | عربی  | —       |
| ۲۹  | القول الفاخر فی صلاة المسافر    | عربی  | —       |
| ۳۰  | فقه الخمس                       | عربی  | —       |
| ۳۱  | أوقات الصلوة                    | عربی  | —       |
| ۳۲  | التعزیر (احکامه و ملحقاته)      | عربی  | —       |
| ۳۳  | ضرورة وجود الحكومة              | عربی  | فارسی   |
| ۳۴  | رسالة فی معاملات المستحدثة      | عربی  | —       |

|              |       |   |    |
|--------------|-------|---|----|
| —            | عربى  | التداعى فى مال من دون بينة و لا يد                | ٣٥ |
| —            | عربى  | رسالة فى المال المعين المشتبه ملكيته              | ٣٦ |
| —            | عربى  | حكم نكول المدعى عليه عن اليمين                    | ٣٧ |
| —            | عربى  | ارث الزوجة  | ٣٨ |
| —            | عربى  | مع الشيخ جادالحق فى ارث العصبه                    | ٣٩ |
| —            | عربى  | حول ديوات ظريف ابن ناصح                           | ٤٠ |
| —            | عربى  | بحث حول الاستسقام بالازلام<br>(مشروعية الاستخارة) | ٤١ |
| —            | عربى  | الرسائل الخمس                                     | ٤٢ |
| —            | عربى  | الشعائر الحسينية                                  | ٤٣ |
| أذرى         | —     | أنچه هر مسلمان بايد بداند                         | ٤٤ |
| —            | عربى  | الرسائل الفقيهيه من فقه الاماميه                  | ٤٥ |
| —            | عربى  | الاتقان فى احكام الخلل و النقصان                  | ٤٦ |
| اصول فقه     |       |   |    |
| —            | عربى  | بيان الاصول در ٣ جلد                              | ٤٧ |
| —            | عربى  | رسالة فى الشهرة                                   | ٤٨ |
| —            | عربى  | رسالة فى حكم الاقل و الاكثر<br>فى الشبهة الحكمية  | ٤٩ |
| —            | عربى  | رسالة فى الشروط                                   | ٥٠ |
| عقايد و كلام |       |   |    |
| —            | فارسى | عرض دين   | ٥١ |
| —            | فارسى | به سوى أفريدگار                                   | ٥٢ |
| —            | فارسى | الهييات در نهج البلاغه                            | ٥٣ |
| —            | فارسى | معارف دين در ٣ جلد                                | ٥٤ |

|    |       |                               |
|----|-------|-------------------------------|
| ۵۵ | فارسی | پیرامون روز تاریخی غدیر       |
| ۵۶ | فارسی | ندای اسلام از اروپا           |
| ۵۷ | فارسی | نگرشی بر فلسفه و عرفان        |
| ۵۸ | فارسی | نیایش در عرفات                |
| ۵۹ | فارسی | سفرنامه حج                    |
| ۶۰ | فارسی | شهید آگاه                     |
| ۶۱ | فارسی | امامت و مهدویت                |
| ۶۲ | فارسی | نوید امن و امان/۱             |
| ۶۳ | فارسی | فروغ ولایت در دعای ندبه/۲     |
| ۶۴ | فارسی | ولایت تکوینی و ولایت تشریحی/۳ |
| ۶۵ | فارسی | معرفت حجت خدا/۴               |
| ۶۶ | فارسی | عقیده نجات‌بخش/۵              |
| ۶۷ | فارسی | نظام امامت و رهبری/۶          |
| ۶۸ | فارسی | اصالت مهدویت/۷                |
| ۶۹ | فارسی | پیرامون معرفت امام/۸          |
| ۷۰ | فارسی | پاسخ به ده پرسش/۹             |
| ۷۱ | فارسی | انتظار، عامل مقاومت و حرکت/۱۰ |
| ۷۲ | فارسی | وابستگی جهان به امام زمان/۱۱  |
| ۷۳ | فارسی | تجلی توحید در نظام امامت/۱۲   |
| ۷۴ | فارسی | باورداشت مهدویت/۱۳            |
| ۷۵ | فارسی | به سوی دولت کریمه/۱۴          |
| ۷۶ | فارسی | گفتمان مهدویت/۱۵              |
| ۷۷ | فارسی | پیام‌های مهدوی/۱۶             |

|               |       |  |    |
|---------------|-------|--|----|
| انگلیسی       | فارسی | توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت<br>در تشیع امامیه                | ۷۸ |
| —             | فارسی | گفتمان عاشورایی  | ۷۹ |
| —             | فارسی | مقالات کلامی   | ۸۰ |
| —             | فارسی | صراط مستقیم  | ۸۱ |
| —             | عربی  | الی هدی کتاب الله  | ۸۲ |
| —             | عربی  | ایران تسمع فتجیب   | ۸۳ |
| —             | عربی  | رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة                                   | ۸۴ |
| —             | عربی  | تعليقات على رسالة الجبر و القدر                                    | ۸۵ |
| —             | عربی  | لمحات في الكتاب و الحديث و<br>المذهب                               | ۸۶ |
| —             | عربی  | صوت الحق و دعوة الصدق  | ۸۷ |
| —             | عربی  | رد اكدوبة خطبة الامام علي عليه السلام،<br>على الزهراء عليها السلام | ۸۸ |
| اردو / فرانسہ | عربی  | مع الخطيب في خطوطه العريضة   | ۸۹ |
| —             | عربی  | رسالة في البداء  | ۹۰ |
| —             | عربی  | جلاء البصر لمن يتولى<br>الائمة الاثني عشر عليهم السلام             | ۹۱ |
| —             | عربی  | حديث افتراق المسلمين على ثلاث و<br>سبعين فرقة                      | ۹۲ |
| —             | عربی  | من لهذا العالم؟  | ۹۳ |
| —             | عربی  | بين العلمين، الشيخ الصدوق و<br>الشيخ المفيد                        | ۹۴ |

|        |       |   |
|--------|-------|---|
| ۹۵     | فارسی | داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید                                    |
| ۹۶     | عربی  | مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمال» |
| ۹۷     | عربی  | امان الامة من الضلال و الاختلاف                                   |
| ۹۸     | عربی  | البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small>               |
| ۹۹     | عربی  | النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاجبار الدخيلة                 |
| ۱۰۰    | فارسی | پیام غدیر   |
| تربیتی |       |   |
| ۱۰۱    | فارسی | عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان                   |
| ۱۰۲    | فارسی | راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)                            |
| ۱۰۳    | فارسی | با جوانان   |
| تاریخ  |       |   |
| ۱۰۴    | فارسی | سیرحوزه های علمی شیعه   |
| ۱۰۵    | فارسی | رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)                                     |
| سیره   |       |   |
| ۱۰۶    | فارسی | پرتوی از عظمت امام حسین <small>عليه السلام</small>                |
| ۱۰۷    | فارسی | آینه جمال   |
| ۱۰۸    | فارسی | از نگاه آفتاب   |
| ۱۰۹    | فارسی | اشک و عبرت  |
| تراجم  |       |   |
| ۱۱۰    | فارسی | زندگانی آیت الله آخوند ملا محمدجواد صافی گلپایگانی                |

|                     |       |                                 |     |
|---------------------|-------|---------------------------------|-----|
| —                   | فارسی | زندگانی جابر بن حیان            | ۱۱۱ |
| —                   | فارسی | زندگانی بوداسف                  | ۱۱۲ |
| —                   | فارسی | فخر دوران                       | ۱۱۳ |
| شعر                 |       |                                 |     |
| —                   | فارسی | دیوان اشعار                     | ۱۱۴ |
| —                   | فارسی | بزم حضور                        | ۱۱۵ |
| —                   | فارسی | آفتاب مشرقین                    | ۱۱۶ |
| —                   | فارسی | صحیفة المؤمن                    | ۱۱۷ |
| —                   | فارسی | سبطلصمصطفی                      | ۱۱۸ |
| —                   | فارسی | در آرزوی وصال                   | ۱۱۹ |
| مقاله‌ها و خطابه‌ها |       |                                 |     |
| —                   | فارسی | حدیث بیداری<br>(مجموعه پیام‌ها) | ۱۲۰ |
| —                   | فارسی | شب پرگان و آفتاب                | ۱۲۱ |
| —                   | فارسی | شب عاشورا                       | ۱۲۲ |
| —                   | فارسی | صبح عاشورا                      | ۱۲۳ |
| —                   | فارسی | با عاشوراییان                   | ۱۲۴ |
| —                   | فارسی | رسالت عاشورایی                  | ۱۲۵ |